نجم الهدایه

۲۶۸

نجم الهدایه

نجم الهدایه

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی

۲۶۵

(۶۵۹۲)

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: نجم الهدایه (در علم نجوم و هیئت)
مؤلف: محمد تقی بن محمد حسین کاشانی
موضوع
شماره اختصاصی (۱۴۶) از کتب (خطی)] اهدائی
تیمسار سرلشکر مجید فیروز (نصرالدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۵۱۰
۵۲۷۴

خطی اهدائی | کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی | ۱۴۶

رساله نجم الهدایة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة
والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد
صلی الله علیه واله اجمعین وبعد چنین گوید
بنده خاطی محمد تقی بن محمد حسین کاشانی
الاصل ساکن بلده طهران که چون بعضی از اجله
واشراف واهل فضل وکمال چند سئوالی که
متعلق بعلم نجوم وهیئت بود از حقیر سراپا تقصیر
نموده بودند واجابت ایشان لازم بود لهذا
در مقام بیان جواب برامدیم وسئوال هارا

اول

اول ذکر میکنیم وبعد از ان از هر سئوالی جواب
میگوئیم وامید از مطالعه کنند کان انست که
بعد از کمال دقت بعین انصاف خالی از اغراض چنانچه
بر سهو وخطائی که از لوازم ذات انسانی است
برخورند بذیل عفو ملبوس ومستور دارند
وبقلم صلاح در اصلاح ان کوشند تا در زمره
فمن عفی واصلح فاجره علی الله داخل کردند چه
جواب ازین سئوالات در حال هجوم هموم وغموم
با کمال استعجال وضیق مجال واغتشاش بال وکثرت
اشغال نوشته شد وچنانچه زیاده مختصر میکردم
مطلب خوب معلوم نمیشد واگر مبسوط مینوشتم
کتاب بزرگی میشد پس بمضمون خیر الامور اوسطها
عمل نمودم وان را مسمی کردانیدم بنجم الهدایة
وبدانکه تصنیف این رساله واقع شد در
عهد دولت جاوید مدت وسلطنت ابد ایت

سلطان عادل وخاقان باذل شاهنشاه مهر
افسر و شهریار بلند اختر حامی بلاد اسلام و
ایمان و ماحی اثار کفر وطغیان مظهر الطاف ربانی
و مهبط فیوضات سبحانی ملجاء سلاطین کامکار و ملاذ خواقین جم اقتدار قهرمان الماء والطین
وظل الله فی الارضین المؤید من الله الرحمن
المختص بنص ان الله یامر بالعدل والاحسان
السلطان الاعظم والخاقان الافخم المجاهد فی
سبیل الله والغازی لدین الله السلطان بن
السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن
الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو الفتح والنصر ناصر
الدین شاه قاجار خلد الله تعالی ملکه والقی
فی قلوب العباد محبته و بدانکه نسؤالاتی که کرده
اند این است سؤال اول بعضی کفته اند تعلیم
و تعلم علم نجوم حرام است واحادیث هم در مذمت

منجمین

منجمین وارد شده است که در بعضی احادیث منجم را
فرموده اند بمنزله کافر است وحال انکه همه علما
و سادات و اشراف و اعیان و تجار و سایر
کسبه در ساعات خوب و بد و سایر امور رجوع
بانها میکنند و بقول انها در همه امور عمل مینمایند
و از قدیم تا بحال چنین بوده است و بعضی از
احکامیکه میکنند درست می اید و اینکه در احا
دیث مذمت وارد شده است وجمعی از علما
انرا حرام میدانند با عمل کردن عامه مردم
از خواص و عوام منافات دارد و نیز بیان فرما
یند که نظر کردن در علم هیئت و تعلیم و تعلم
ان جایز است یا نه استدعا انکه جواب را بیان
فرمایند بطریقیکه رفع اشکال بشود که این
مطلبی است که بکار همه کس میاید و تکلیف شرعی
همه مردم اینست که مسئله را بدانند

سئوال دویم جمعی از علما مثل ابن طاوس
وغیر ایشان گفته اند که از برای نجوم علامات
ودلالاتی برحدوث بعضی امور هست از بلا وغیر آن
ولکن جایز است که خدا ان را تغییر بدهد بصدقه
ودعا ودر احادیث نیز وارد شده که صدقه
ودعا باعث تاخیر فوت میشود ورفع بلاها
میکند آیا چیزیکه در علم خدا گذشته است تخلف
میکند یا نه جوابرا بیان فرمایند سئوال سیم
خدا یتعالی در قران در چند ایه هفت آسمان
ذکر فرموده است وهمه حکما وعلمای هیئت و
منجمین نه فلک قائل اند واین منافات با قرآن
دارد جوابرا بیان فرمایند سئوال چهارم
بودن شمس در فلک چهارم از کجا معین شده
که همه منجمین بان قائل اند جوابرا بیان فرمایند
سئوال پنجم این هفت ستاره سیاره که همه

احکام راجع بانها ونظرات انهاست ومنجمین
بعضی از انها را سعد وبعضی را نحس میدانند
وفرنگی در این زمان منکر سعد ونحس انها
شده است ایا سعد ونحس انها حقیقت دارد
واز شارع خبری در این باب رسیده است یا نه
جوابرا بیان فرمایند سئوال ششم در ایه
شریفه است انا زینا السماء الدنیا بزینة الکوا
کب ظاهر ایه اینست که همه کواکب در آسمان اول
میباشند ومنجمین همه برخلاف این گفته اند
جوابرا بیان فرمایند سئوال هفتم بیان فرمائید
که برد العجوز که پیش از عید نوروز است مراد
از ان چه چیز است وچند روز است وبدانکه
جواب این هفت سئوال را در هفت فصل ذکر
مینمائیم فصل اول در بیان جواب از سئوال اول
است بدانکه علم نجوم علمی است بسیار شریف

واصل آن از انبیا و اوصیا رسیده است چنانچه
از احادیث معلوم میشود و بسیاری از آیات
و احادیثی که در مدح نجوم وارد شده است
ذکر خواهیم نمود و بسیاری از اجلّهٔ علمای شیعه عالم
باین علم بوده اند و کتابها در این علم نوشته اند
و نمیتوان گفت که انها فعل حرام کرده اند بلکه
باید مراد انکسی که مذمت منجّمین را کرده است
و این علم را حرام دانسته است فهمید که چه چیز است
پس میگوئیم بدانکه بعضی از علما تعلیم و تعلم علم نجوم را
حرام دانسته اند بلکه نسبت داده اند قول بحرمت
را بجمیعی از علما و از کلام جماعتی از علما مثل
سید مرتضی و علامه و غیر اینها ظاهر میشود که
حرمت آن بسبب فساد مذهب منجمین است
که قدمای از منجمین اعتقاد انها بتاثیر کواکب
و اوضاع انها بر سبیل استقلال یا بر سبیل اشتراک

بوده است که کواکب را مؤثّر و مدبّر بلکه خالق
این عالم میدانسته اند و بعضی از متاخرین گفته است
که حرمت این علم بجهت انست که احکام منجّمین
از روی ظنّ و تخمین است و خبر میدهند
بچیزیکه علم بان ندارند و بعضی گفته اند که احتمال
میرود که حرمت این علم بجهت انست که خبر میدهند
بچیزیکه واقع نمیشود که شباهت بکهانت دارد
و بعضی دیگر گفته اند که بجهت ظاهر بعضی اخبار
که در مذمت علم نجوم وارد شده است این علم
حرام است و بعضی چیز دیگر گفته اند و اقوال علما
از عبارات انها که بعد ازین ذکر خواهیم نمود معلوم
خواهد شد و بسیاری از علما مثل ابن طاوس
و غیر ایشان از اجلّهٔ علما قایل شده اند بجواز این علم
در صورتیکه اعتقاد نکنند بچیزیکه خلاف شریعت
مقدسه بوده باشد بلکه قول بجواز تعلیم و تعلم

علم نجوم ظاهر میشود از کلام اکثر علما بجهت انکه
مقیّد کرده اند حرمت او ابصورتیکه اعتقاد بتاثیر
کواکب و اوضاع انها داشته باشند که انها را م
مؤثّر و مدبّر این عالم بدانند واظهر در نظر حقیر
انست که تعلیم و تعلّم این علم جایز است در صورتیکه
کواکب و اوضاع انها را مؤثّر و مدبّر این عالم
ندانند بلکه اتّصالات و نظرات کواکب و اوضا
عیکه عارض انها میشود انها را علامات و اما
رات بر بعضی از حوادث در این عالم بدانند
چنانچه بعد خواهیم گفت ولکن هرگاه اعتقاد نمایند
باستقلال تاثیر کواکب و انها را مدبّر و مؤثّر
بدانند پس این اعتقاد موجب کفر است چنانچه
شهید اول در کتاب قواعد فرموده است
کل من اعتقد فی الکواکب انّها مدبّرة لهذا العالم
و موجدة له فلا ریب انّه کافر و شکی نیست در اینکه

این اعتقاد انکار صانع و خالق عالم است و جمعی
از علما گفته اند که اصطلاح علما از لفظ تنجیم
که گفته اند تنجیم حرام است همین معنی مراد ایشا
ن است که انها را مؤثّر و مدبّر و موجد این
عالم بدانند چنانچه از طایفه از فلاسفه و طایفه
از قدمای منجّمین نقل شده که کواکب را می
پرستیده اند و انها را مدبّر و موجد و خالق
این عالم میدانسته اند و انها را قدیم میدانند
نه حادث و قایل باینکه کواکب صانع و خالق‌اند
نبوده اند و تقدیر خیرات و شرور و سعادات
و نحوسات را از کواکب میدانند و صاحبان
این اعتقاد فرقه از طبیعیّون میباشند و طایفه
دیگر از انها قایل شده اند بحدوث کواکب
و انها را قدیم نمیدانند بلکه میگویند اول انها
نبوده اند ولکن میگویند که خدا بعد از خلقت

تفویض کرده است تدبیر همه امور را با نها و خودش
هیچ تصرفی در حوادث سفلیه ندارد و طایفه دیگر
میگویند که انها مخلوق اند ولکن حادث نیستند
بلکه قدیم اند بجهت قدیم بودن علت تامه مؤثره
در وجود انها و شبهه نیست که این سه طایفه همه
کافر اند و جمعی از علما احادیثی که در مذمت
علم نجوم وارد شده است حمل کرده اند بر صا
حبان این اعتقادات باطله واما منجمین اسلام که
خبر میدهند بحدوث بعضی از حوادث از نظرات
و مقارنات کواکب مثل خبر دادن با مدن با
ران و برف یا امدن تگرگ یا باد شدید یا وقوع
زلزله در بعضی امکنه یا گران شدن نرخ غله یا قحط
شدن یا ارزان شدن غله یا امدن وبا و طاعون
یا فوت شدن فلان شخص یا خون ریزش و جنگ
در فلان شهر یا فلان مملکت و مانند اینها و این

خبرها را

خبرها را از مظنه که برای او حاصل شده است
از تجربه که برای خودش حاصل شده است از نظرات
کواکب که مثلا فلان نظر علامت وقوع فلان امر
است یا انکه خبر دادن او از تجربه که برای منجمین
پیش حاصل شده است بوده باشد که انها در کتب
خودشان نوشته باشند وقوع این حادثات را
از نظرات کواکب نظر بتجربه که برای انها حاصل
شده است خواه خبر انها مستند باشد بتجربه ظنیه
یا تجربه قطعیه و اعتقاد انها این باشد که این نظرات
علامات و اماراتی میباشند بر حدوث حوادث
در این عالم که خدا انها را بقدرت و اراده خودش
ایجاد کرده است پس میگوئیم که حکم منجم و خبر دا
دن او باین طریق جایز است چنانچه بسیاری از
اجله علما تصریح کرده اند بجواز ان و جواز تعلیم و
تعلم علم نجوم هرگاه اعتقاد انها و حکم و خبر دادن انها

باينطريق بوده باشد واحاديثي كه در صحت علم نجوم
ومدح ان وجواز تعليم وتعلم ان وارد شده است
حمل كرده اند براين معني كه كفتيم واحاديث بسيار
وارد شده است كه اين علم نجوم علم شريفي است
وايات قراني در مدح ان وارد شده است بلكه
در احاديث وارد است كه اين علم را حضرت ادم ع
وبسياري از انبيا واوصياي انها ميدانسته اند و
كامل اين علم نزد انها بوده وشيث پسر حضرت ادم ع
نيز عالم بعلم نجوم وهيئت بوده ونيز علم نجوم و
هيئت معجزه ادريس ع بوده مرويست كه سي صحيفه
بادريس ع نازل شد واول كسيكه خط نوشت
واز علم نجوم وحساب وهيئت سخن كفت ووضع
ميزان ومكيال نمود واسلحه ساخت وخياطت
كرد ادريس ع بود وجمعي از منجمين ادريس را هرمس
ميخوانند ونيز در بعضي اخبار است كه اين علم از انبيا

است

است ونيز در احاديث وارد است كه حضرت
امير المؤمنين وائمه طاهرين عليهم السلام
عالم بعلم نجوم بوده اند وعلم كامل نجوم نزد
انها بوده واينكه منجمين اسلام ميدانند نا
ناقص وناتمام است وباين جهت است كه احكام
انها خطا ميكند خلاصه انست كه بسياري
از اجله علماي شيعه عالم باين علم بوده اند
وتصنيفات زياد در اين علم دارند وچون انچه
كفتيم دانستي پس بدانكه بهتر انست كه منجم
خبري كه ميدهد بر وجه تقريب ومظنه بدهد
وبكويد فلان نظر از تجربه كه حاصل شده است
علامت اين است كه فلان امر حادث شود وكار
نيست كه هركاه اراده الهي تعلق كرفته باشد اينجا
دنه واقع شود وباين عبارت كه فلان نظر مثلا
سبب ومقتضي وقوع فلان امرست بر وجه قطع

خبر ندهد و حکم نکنند و بدانکه منجمین اسلام
در این زمان اعتقادات انها صحیح است و اعتقاد
بتاثیر کواکب بر وجه استقلال یا بر وجه شرکت
اصلا ندارند بلکه اوضاع کواکب را علامات و
دلالات بر وقوع بعضی حوادث میدانند و نیز
بر وجه قطع حکم نمیکنند بلکه بهمان طریقیکه
کفتیم جایز است و عیبی ندارد در تقاویم خودشان
می نویسند و بدانکه چون بعضی در این زمان
بملاحظه بعضی احادیث که در مذمت منجمین
وارد شده است شبهه در جواز تعلیم و تعلم علم
نجوم کرده اند از این جهت حقیر احادیثی که در مدح
علم نجوم و مذمت ان وارد شده است با عبارات
جمعی از اجله علمای عظام از متقدمین و متاخرین
و معاصرین در این رساله ذکر نمودم تا رفع شبهه
در باره منجمین اسلام که در این زمان میباشند

ودر زمان

ودر زمان سابق بوده اند که اعتقاد انها صحیح
است و اوضاع کواکب را علامات و دلالات
بر حدوث بعضی حوادث میدانند و احکام
میکرده میکنند بر وجه ظن و تجربه است نه بر
وجه قطع بشود و معلوم شود که ائمه معصومین
و علمای عظام مذمت این منجمین را نکرده
اند و نیز معلوم شود که علم نجوم علمی است
شریف و بعضی احادیث یا عبارات علما که طولانی
بود همان موضع حاجت را ذکر مینمائیم و بعضی
از احادیثی که اشکالی در ان بوده بیان انرا
نیز ذکر مینمائیم بدانکه مرحوم خلد اشیان حاجی
محمد ابراهیم کلباسی اعلی الله مقامه در منهاج
الهدایه کفته اند حرام است اعتقاد نمودن باستقلال
تاثیر کواکب و ربط حرکات کواکب باین عالم تا اینکه
در اخر میفرماید و ظاهر جمعی از علما اینست که

این اعتقاد موجب کفر است و بعد از ان کفته اند
و منهم من قطع بفسق من حکم بان لطبایع الکوا
کب او عوارضها من خلیته فی تاثیر الصانع سبحانه
و لو قال احد بان اوضاع الکواکب من المقارنة
والمقابله و نحوهما معرفات و علامات لحدوث
الحوادث فی عالم الکون والفساد بالتجربة الظنیة
فی الجملة بمعنی ان عادة الله جرت بحدوث
الحوادث بعد تلک الاوضاع لم یکن فساده ظاهرا
و بالجملة علمها الکامل یختص بالانبیاء و اوصیا
ئهم کما یفهم من الاخبار هذا کله فی علم احکام
النجوم و اما علم الهیئة و ما یتوقف علیها فالظاهر
عدم حرمتها لو لم یتضمن اعتقادا مخالفا للشرع
انتهی کلامه و علامه اعلی الله مقامه در کتاب
منتهی فرموده اند التنجیم حرام و کذا تعلم النجوم مع
اعتقاد انها مؤثرة او ان لها مدخلا فی التاثیر

بالنفع

بالنفع والضرر و بالجملة کل من یعتقد ربط الحر
کات النفسانیة والطبیعیة بالحرکات الفلکیة والا
تصالات الکوکبیة کافر و اخذ الاجرة علی ذلک
حرام و اما من یتعلم النجوم لیعرف قدر سیر الکواکب و
بعده و احواله من التربیع والتسدیس والکسف و غیرها
فانه لا باس به انتهی و نیز در کتاب تحریر و قواعد
بهمین طریق کفته اند و مرحوم ملا احمد ارد
بیلی اعلی الله مقامه در شرح ارشاد بعد از نقل
این عبارت علامه فرموده است و یؤیده انه
ورد کراهة العقد والسفر والقمر فی العقرب مثلا
و ذلک لانه انما یعلم بالنجوم و یعلم منه ان ظن
ترتب ضرر ما یجری عادة الله تعالی بفعله ذلک
الضرر فی هذا الوقت لیس بمنهی فان ذلک اقل
المراتب فانه یعتقد شخص الاستقلال بالتاثیر
او الشرکة مع انه مصرح فی الاخبار بالضرر فلا

يكون الكراهة لمحض التعبد وامثال ذالك فى الشرع
كثيرة جداً مثل الوطى فى اول شهر رمضان وو سط
والمحاق والكسوف والرياح وغير ذلك فالقول بعدم
ذلك الاعتقاد وكراهته غير ظاهر كما قاله المصنف
فى الدروس الآن يقال الذي علم من الشرع لا
باس باعتقاده وانما الباس فيما لم يعلم له من الشرع
دليل بل بمجرد قول المنجم وذلك غير بعيد ولهذا
ترى اجتناب المسلمين عن هذه الاوقات التى عدها
المنجمون غير حسن الى ان قال واما دليل كفر من يعتقد
استقلال الفلكيات فى التاثير فى الارضيات و
تحريم الاشتراك فى التاثير كانه الاجماع والعلم الضرو
ري شرعاً بان الله تعالى هو المؤثر فى الارضيات
و وجوب اعتقاد انه هو المستقل فى التاثير فى الارضيات
من غير مدخلية شيئ انتهى كلامه مؤلف كويد
عبادت شهيد اول را در كتاب دروس كه مقدس

اردبيلى

اردبيلى اشاره بان كرده اند بعد از اين ذكر هم
نمود و بدانكه منجمين كفته اند كه از اول ماه تا
پانزدهم ماه كه نور قمر زياد ميشود خون كرفتن
خوب نيست وضرر دارد براي بدن واز پانزدهم
تا اخر ماه خوب است و نفع دارد براي بدن
وحديثي باين مضمون از پيغمبر وارد شده است
كه بحضرت امير المؤمنين فرمودند يا علي اياك والحجا
فى اول الشهر الى يوم النصف ففى كل يوم داء وعلة
ولكن عليك بالحجامة من يوم سبعة عشر الى الهلال
ففي كل يوم شفاء وبركة ومحقق نراقي اعلى الله مقامه
در كتاب مستند الشيعة بعد از نقل اقوال علما در
علم نجوم فرموده اند اقول اما تحريم علم النجوم لاجل
فساد المذهب فمما لاوجه له اذ لا مدخلية له
للمذهب واعتقاد التاثير من الكواكب فى التنجيم لان
غاية ما يترتب عليه انه يحدث كذا عند وضع كذا

واما انه هل هو من تاثير النجم مستقلا او اشتراكا
حتى يكون اعتقاده حراما او من باب العلامات
والاماوات على ما اجراه الله تعالى بعادته عليها
حتى لم يحرم اعتقاده على ما صرح به الاكثر كالسيد
والمفيد والكراجكي وابن طاوس والمحقق الثاني
وشيخنا البهائى والمجلسي وغيرهم او من قبيل
تسخين النار وتبريد الماء او غير ذلك فليس من
مسائل النجوم ولا من متفرعاتها بل هو من المسائل
الطبيعية وليس التنجيم الا كالطب فكما لا يبتنى الطب
على اعتقاد ان تاثير الدواء هل هو من جهة نفسه
او من الله سبحانه فكذلك النجوم والظاهر ان فساد
اعتقاد بعض المنجمين اوجب توهم بعضهم انه ناش
من جهة التنجيم واما من حيث كونه قولا بما لا يعلم فمع
انه لا يحرم التعليم ولا يختص بالتنجيم يوجب التحريم اذا
كان الحكم بالبت مع ظنيته فلا يحرم اذا حكم بالظن

كما هو

كما هو الطريقة او بالقطع اذا حصل من تكرر التجارب
واما من جهة انه الاخبار بما لم يقع ففيه ان تحريمه
مطلقا ممنوع فبقي ان يكون الوجه فيه هو
الروايات مؤلف گويد كه انمرحوم بعد از ذکر
این عبارات اخباري كه در منع و مذمت علم
نجوم وارد شده است ذكر نموده اند و بعد فرموده
اند كه اين اخبار اكثر انها از جهت سند و
دلالت ضعيف اند وجواب از دلالت انها داده
اند وگفته اند با وجود اينكه از جهت سند و دلا
لت ضعيف اند این اخبار معارض اند با خبار بسيا
ري كه وارد شده است در حليت وجواز علم نجوم
و مدح ان وجواز تعلم آن و دلالت این اخبار صريح
تر از اخبار منع است و بعد از ان فرموده اند كه
اخبار منع محمول است بصورتيكه اعتقاد بتاثير
كواكب كسي بكند يا حكم قطعي بكند كه در اين دو صورت

جایز نخواهد بود و در غیر این دو صورت جایز
خواهد بود و مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله
مقامه در جواهر الکلام در بیان اقسام سحر گفته است
بعضی گفته اند سحر بر هشت قسم است یکی سحر کذابین
است و آنها طایفه هستند که کواکب را می پرستند
و اعتقاد آنها اینست که کواکب تدبیر کننده این
عالم اند و آنها سه طایفه اند الاولی زعمت ان الا
فلاک والکواکب واجبة الوجود لذاتها وانها هی
المدبرة لهذا العالم والخالقة له والثانیة انها مخلوقة
الا انها قدیمة لقدم العلة التامة المؤثرة فی وجودها
الی ان قال الفرقة الثالثة انها حادثة مسبوقة با
لعدم الا ان خالقها خلقها عاقلة مختارة وفوض
تدبیر هذا العالم الیها و بعد از آن کلام را در اقسام
ساحر طول میدهند و در آخر این سه طایفه را
میفرمایند خلافی در کفر آنها نیست و بعد از آن

علم کهانت

علم کهانت و علم قیافه و علم شعبده و حرمت آنها را
ذکر نموده اند و بعد گفته اند و اما علم نجوم ظاهر
میشود از آیات و احادیث صحت آن فی الجملة و بعد
از آن آیات و احادیثی که در منع و جواز وارد شده
است بسیاری از آنها را ذکر نموده اند و بعد فر
موده اند احادیثی که در مذمت علم نجوم و منجمین
وارد شده محمول است بر کسانیکه اعتقاد آنها
باطل بوده چنانچه گفته شد و اما کسانیکه نظرات
کواکب را علامت بدانند بر بعضی حوادث در این
عالم اگر چه جایز است تغییر آنها بصدقه و دعا
حسب حکمت الهی پس آن جایز است و بعد از آن
ذکر کرده اند اسم جمع کثیری از اجله علمای شیعه
را که عالم بعلم نجوم بوده اند و تعلیم و تعلم آنرا جایز
میدانسته اند و چون آن مرحوم کلام را بسیار طول
داده اند حقیر ترجمه آنرا بر وجه اختصار ذکر نمودم

وبعد ازان باز فرموده اند والتحقيق ما عرفت
من انه لا باس بالنظر في هذا العلم وتعلمه وتعليمه
والإخبار عمّا يقتضيه ممّا وصل اليه من قواعده
لا على جهة الجزم بل على معنى جريان عادة الله تعالى
بفعلٍ كذا عند كذا وعدم اطّراد العادة غير قادح
فانّ الله يمحو ما يشاء ويُثبت وعنده امّ الكتاب
بل قد يتوقّف في الكراهة فضلا عن الحرمة بل يمكن
حصول زيادة العرفان بمعرفته والترقّي الى بعض
درجات الايمان بممارسته الى ان قال بل لا يبعد
ان يكون النظر فيه نحو النظر في علم هيئة الافلاك
الّذي يحصل بسببه الاطلاع على حكمة الله وعظم
قدرته نعم لا ينبغي الجزم بشيئٍ من مقتضياته لا
لاستيثار الله بعلم الغيب ثم قال وكذا الكلام في الرمل
والفال ونحوهما من العلوم التي يستكشف بها علم الغيب
فانها تحرم مع اعتقاد المطابقة لا مع عدمه وقد

كان

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يحبّ الفال ويكره الطيرة بل ورد
عنهم صلواة الله عليهم امور كثيرة كالاستخارة
وبعض الحسابات وغيرهما ممّا يستفاد منه كثير من
المغيبات لكن لا ~~الوقي الدفع اي عن البلايا بمثل~~
~~الدعاء والصدقة وغيرها منه~~ على وجه الجزم واليقين
ولعلّ ذالك كله من فضل الله على عباده وهدايته
لهم نحو ما جاء عنهم في الوقي لانها تدفع القدر
فانها من القدر وانّ هذا الباب باب عظيم ليس
المقام مقام ذكره خصوصا ما يتعلق في الحروز
والطلسمات وخواص الحروف وبعض الاشياء وغيرها
وما يتولد منها من المصالح والمفاسد ولكن ينبغي
تجنّب ما فيه ضرر على النّاس واستعمال ما فيه نفع
لهم مما هو ليس بسحر انتهى كلامه طاب ثراه مؤلف
گويد چون اين فقرات كلام انمرحوم مشتمل بود
بر فوايد چند ازين جهت تمام انرا بعبارت عربي

الوقي الدفع اي عن البلايا
بمثل الدعاء والصدقة وغيرها
منه

که ذکر نموده بودند ایراد نمودیم ومرحوم ملا محسن
کاشانی متخلص بفیض اعلی الله مقامه در کتاب مفا
تیح الشرایع تفصیلی گفته اند که ترجمه آن بر وجه اختصا
انست که خبر دادن از غیب بر وجه قطع بر غیر پیغمبر ص
و وصی او حرام است خواه خبر دادن او بعلم نجوم باشد
یا از غیر آن واگر خبر دادن بنجوم بر وجه تفال باشد
نه بر وجه قطع جایز است زیراکه اصل این علم حق است
ولکن احاطه بان از برای هر کسی میسر نمیشود و حکم
بان موافقت نمیکند مصلحت را وبدانکه از شیخ بهائی
شارح نخبه نقل شده است که گفته است ان المنجم
من یقول بقدم الافلاک والنجوم ولا یقولون بمفلک
ولا خالق وهم فرقة من الطبیعیین یستمطرون با
بالانواء معدودون من فرق الکفر فی مسفورات
الخاصة والعامة یعتقدون فی الانسان انه کسا
یر الحیوانات یاکل ویشرب وینکح ما دام حیا فاذا مات

بطل

بطل واضمحل وینکرون جمیع الاصول الخمسة
ثم قال واما هؤلاء الذین یتخرجون بعض اوضاع
السیارات وربما یتخرصون علیها باحکام مبهمة
متشابهة ینقلونها تقلیداً لبعض ما وصل الیهم
من کلمات الحکماء الاقدمین مع صحة عقایدهم الا
سلامیة فغیر معلوم دخولهم فی المنجمین الذین ورد
فیهم من المطاعن ما ورد انتهی کلامه ودر معانی
الاخبار از امام محمد باقر روایت کرده است که
فرمودند ثلثة من عمل الجاهلیة الفخر بالانساب
والطعن فی الاحساب والاستسقاء بالانواء و
در حدیث دیگر در بحار روایت کرده است
از امام جعفر صادق که فرمودند قال رسول الله ص
اربعة لا تزال فی امتی الی یوم القیمة الفخر بالاحساب
والطعن فی الانساب والاستسقاء بالنجوم والنیاحة
الحدیث اقول قد تکرر فی الاخبار ذکر النوء والانواء

والنهي عن الاستمطار بالانواء ومنه الحديث مُطرنا
بنوء كذا والمراد بها هي ثمانية وعشرون نجما معروفة
المطالع والمراد بمنازل القمر في قوله تعالى والقمر قدرناه
منازل هذه النجوم الثمانية والعشرون ينزل القمر في
كل ليلة في منزلة منها وكانت العرب في الجاهلية
اذا سقط منها نجم وطلع اخر قالوا لابد ان يكون عند
ذلك رياح ومطر فينسبون كل غيث يكون عند ذلك
الى ذلك النجم الذي يسقط ح فيقولون مُطرنا بنوء
الثريا والدبران او السماك مثلا وانما سُمّي نوءًا لانه
اذا سقط الساقط منها بالمغرب ناء الطالع بالمشرق
يقال ناء ينوء نوءًا اي نهض وطلع وذلك النهوض
هو النوء فسُمّي النجم به وقيل اراد بالنوء الغروب وهو
من الاضداد قال ابو عبيد لم نسمع بالنوء انه السقوط
الا في هذا الموضع وانما غلّظ النبي ص في امر الانواء لان
العرب كانت تنسب المطر اليها فاما من جعل المطر من فعل الله

تعالى

تعالى واراد بقوله مُطرنا بنوء كذا اي في وقت
كذا وهو هذا النوء الفلاني فانّ ذلك جايز اي
ان الله قد اجرى العادة ان ياتي بالمطر في هذه
الاوقات انتهى كلامه وهو حسن وبدانكه ابن طاوس
قدس الله سره كه از اجلّه علماي شيعه است رساله
در علم نجوم نوشته اند و دران رساله گفته اند انّ
للنجوم علامات ودلالات على الحادثات لكن يجوز
للقادر الحكيم تعالى ان يغيّرها بالبرّ والصدّقة والدعا
وغير ذلك من الاسباب وجوّز تعلّم علم النجوم والنظر
فيه والعمل به اذا لم يعتقد انها مؤثّرة واستدل
على جوازه بالايات والاخبار ودليل الاعتبار وحمل
اخبار النهى عن تعلّم علم النجوم على ما اذا اعتقد انها
مؤثرة وردّ كلام من قال بتحريم علم النجوم او كراهته
ثم ذكر لتاييد جواز تعلّمه اسماء جماعة من علماء
الشيعة كانوا عارفين به مؤلف گويد حقير كلام ابن طاوس رحمه الله

بر وجه اختصار و محل حاجت را ذکر نمودیم و آنچه
فرموده اند صحیح است ولکن بودن نجوم علامات
و دلالات بر حوادث در این عالم در صورتیکه احاطه
تامه باوضاع کواکب و معارضات آنها و علامات
آنها منجم نداشته باشد فایده ندارد زیرا که حکم
در این صورت قطعی نمیشود پس حکم قطعی جایز نیست
که بکند بلی در بعضی مقامات ظن بهم میرسد و ممکن
است که در بعضی مقامات از تجربه زیاد قطع حاصل
شود ولکن حکم قطعی چنانچه پیش گفتیم نمیتواند
بکند پس اینکه مرحوم فرموده اند عمل باین علم
بر وجه اطلاق جایز است محل نظر است و مرحوم
شیخ مرتضی اعلی الله مقامه در کتاب مکاسب تصریح
بجواز دانستن علم نجوم و تعلیم و تعلم آن بطریقی که گفتیم
کرده اند و بعد فرموده اند بلکه جایز است که منجم
خبر بدهد بر وجه قطعی بامری که بعد حادث خواهد

شد هرگاه

شد هرگاه مستند باشد خبر آن بتجربه قطعیه زیرا که
باکی نیست بر کسیکه حکم بکند بر وجه قطع باینکه فردا
باران خواهد آمد نظر بتجربه که کرده است که هر
وقت که سگ او شب از بام پائین آمد و در زیر
سقفی قرار گرفت آن شب باران می آید و بعد از آن
فرموده است همچنانکه این حکایت اتفاق افتاده
است از برای مروج علم نجوم و محیی آن خواجه
نصیر الدین طوسی که در سفری اتفاق افتاد که
در بیرون شهر در طاحونه منزل کردند و
بجهت آنکه هوا گرم بود شب ببالای بام تشریف
بردند پس صاحب طاحونه در شب خدمت
ایشان عرض کرده بود که شما امشب بپائین تشریف
بیاورید و در اطاق بخوابید که از آمدن باران
محفوظ بمانید پس خواجه نظر باوضاع فلکیه فرمودند
و چیزیکه باعث مظنه آمدن باران باشد بنظر

ایشان نیامد پس صاحب طاحونه عرض کرد
که من سگی دارم که شبها ببام میرود و هر شبی
که محسوس میشود و میفهمد که باران خواهد
امد بپائین می اید وامشب بپائین امد و من
میدانم که باران خواهد امد پس خواجه قبول نفر
موده بودند و در بام خوابیده بودند و باران
امده بود پس خواجه تعجب زیاد فرموده بودند
مؤلف گوید این ترجمه کلام شیخ بود و مقصود
ان مرحوم از این مثل انست که ممکن است از تجربه
که مکرر از برای منجم حاصل میشود قطع از برای
او حاصل شود بحدوث امری مثل اینکه مکرر
تجربه کرده است مثلاً که هر وقت نظر عطارد
و مشتری واقع شد برف میاید و کم کم از تجربه
زیاد قطع برای او حاصل شده است و همچنین
از نظرات دیگر ولکن چون احاطه تامه از برای

منجمین

منجمین نیست حکم را بر وجه قطعی نکند چنانچه
خود ایشان در موضعی دیگر گفته اند و عبارت
ایشانرا نقل خواهم کرد و بدانکه احادیث بسیار
وارد شده است که اصل علم نجوم از انبیا و اوصیاست
و تمام ان نزد انهاست و منجمین احاطه تامه باین علم
ندارند از انجمله حدیثی است که در بحار از
یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است از امام
جعفر صادق ع که میگوید خدمت انحضرت عرض
کردم جعلتُ فداک اخبرنی عن علم النجوم ما هو قال
هو علم من علوم الانبیاء قال فقلت کان علی بن
ابیطالب ع یعلمه قال ع کان اعلم الناس به تا اخر حدیث
و در بحار روایت کرده است که وقتی نزد ما
مون جمعی از علما بودند و حضرت امام رضا ع
تشریف داشتند و مسائلی از ان حضرت سؤال
کردند از انجمله سؤال کردند از علم نجوم از حضرت

فرمودند هو علم فی اصله صحیح ذکروا ان اول من
تکلّم برادریسؑ وکان ذو القرنین بها ماهرا واصل
هذا العلم من عند الله ویقال انّ الله بعث النجم
الذي یقال له المشتري الی الارض فی صورة رجل فا
تی بلد العجم فعلّمهم فی حدیث طویل فلم یستکملوا
ذلک فاتی بلد الهند فعلّم رجلا منهم فمن هناک
صار علم النجوم بها وقد قال قوم هو علم من علوم
الانبیاء خصّوا بها لاسباب شتّی فلم یستدرک
المنجمون الدقیقة فیها فشابوا الحق بالکذب انتهی
قوله ذکروا ویقال فانّ عادته عند التقیّة من المخالفین
والعامة یقول نحو هذا الکلام وتارة یقول کان ابی
یقول وتارة یروي عن رسول الله ودر حدیث
دیگر در روضه کافی روایت کرده است که عبد
الرحمن بن سَیابه میگوید عرض کردم خدمت امام
جعفر صادقؑ جعلت فداک انّ الناس یقولون انّ النجوم

سَیابه بفتح سین بی نقطه وتخفیف یاء دو نقطه با بای ویاء یک نقطه

لا یحلّ النظر

لا یحلّ النظر فیها وهی تعجبنی فان کانت تضرّ بدینی
فلا حاجة لی فی شیء یضرّ بدینی وان کانت لا تضرّ
بدینی فوالله انّی لاشتهیها واشتهی النظر فیها
فقال لیس کما یقولون لا تضرّ بدینک ثم قال انکم
تنظرون فی شیء منها کثیره لا یدرک وقلیله لا
ینتفع به وبعد از ان بعضی سؤالات میفرماید
که راوی گفت نمیدانم بعد از ان فرمودند هذا
حساب اذا حسبه الرجل ووقف علیه عرف القصبة
التي فی وسط الاجمة وعدد ما عن یمینها وعدد
ما عن یسارها وعدد ما خلفها وعدد ما امامها
حتی لا یخفی علیه شیء من قصبة الاجمة واحدة
ودر کتاب کافی روایت کرده است از هشام خفاف
که امام جعفر صادقؑ بمن فرمودند کیف بصرک
بالنجوم قال قلت ما خلّفت بالعراق ابصر بالنجوم منّي
فقال کیف دوران الفلک عندکم قال فاخذت

قَصَب بتحریک بمعنی نی وکلک است وان هر گیاهی است که بند داشته باشد واحد ان قصبه بتحریک هاء است تا اینکه میگوید وقصبه پاره درهم پیچیده است از موی است شرح قاموس

اجمه بمعنی بیشه است

اَجَم بتحریک درخت بسیار بهم در شده وبفارسی از ان بیشه میگویند شرح قاموس

[illegible]

قلنسوتي من راسي فادرتها قال فقال لي ان
كان الامر على ما تقول فما بال بنات النعش والجدي
والفرقدين لا يرون يدورون يوما من الدهر
في القبلة قال قلت هذا والله شيئ لا اعرفه ولا
سمعنا احداً من اهل الحساب يذكره فقال لي
كم السكينة من الزهرة جزء في ضوئها قال قلت
هذا والله نجم ما سمعت به ولا سمعت احدا من
الناس يذكره قال سبحان الله فاسقطتم نجما باسره
فعلى ما تحسبون ثم قال فكم الزهرة من القمر جزء
في ضوئه قال فقلت هذا شيئ لا يعلمه الا الله عز
وجل قال فكم القمر جزء من الشمس في ضوئها قال
قلت ما اعرف هذا قال صدقت ثم قال فما بال
العسكرين يلتقيان في هذا حاسب فيحسب هذا لصاحبه
بالظفر ويحسب هذا لصاحبه بالظفر ثم يلتقيان
فيهزم احدهما الاخر فاين كانت النجوم قال فقلت والله

والله ما

والله ما اعلم ذلك قال فقال صدقت ان اصل
الحساب حق ولكن لا يعلم ذلك الا من علم مواليد
الخلق كلهم انتهى قال في البحار في بيان هذا
الحديث قول الراوي فادرتها لعله زعم ان
حركة الفلك في جميع المواضع رحوية قوله فما بال
العسكرين هذا دليل تام على خطاء المنجمين فان
الملكين اذا تقابلا وكان لكل منهما منجم فانهما
يختاران لهما ساعة واحدة ويحكم كل منهما
لصاحبه بالظفر مع انه يظفر احدهما وينهزم
الاخر وذلك لعدم احاطتهم بارتباط النجوم
بالاشخاص فانه يمكن ان يكون لكل نجم مناسبة
لشخص من الاشخاص يكون سعادته او علوه علامة
لغلبته او يقال كما ان لتاثير الفواعل مدخلا في
حدوث الحوادث فكذا الاستعداد القوابل مدخل
فيه وهم على تقدير احاطة علمهم بالاول لم يحط

علمهم بالثاني كما قاله ابن سينا وسيأتي تفصيله في قصة
هاروت وماروت فقوله ع لا يعلم ذلك الا من
علم مواليد الخلق يمكن ان يكون اشارة الى الاول كما
ان المنجمين يعتبرون طالع المولود في الاحكام او
الى الثاني بان يكون المراد بمواليدهم خصوصيات
موادهم واستعداداتهم وقابلياتهم واسباب
ولاداتهم وهذا علم لا يمكن الاحاطة به الا بالوحي
او الالهام من الخالق الحكيم ويمكن ان يكون المراد به
ان من احاط بذلك العلم يعلم به جميع مواليد الخلق
ولما لم يعلم المنجمون جميع ذلك ظهر انهم لا يحيطون
به علما وعلى التقادير ظاهره حقية هذا العلم وعدم
جواز النظر فيه لساير الخلق لعدم احاطتهم به وتضمنه
القول بما لا يعلم انتهى كلامه اعلى الله مقامه ونيز در
كتاب بحار الانوار روايت كرده است كه وقتى هرون
الرشيد فرستاد عقب حضرت امام موسى كاظم ع

پس چون انحضرت حاضر شد نزد هرون ان
ملعون كفت ان الناس ينسبونكم يا بني فاطمة
الى علم النجوم وان معرفتكم بها معرفة جيدة وفقهاء
العامة يقولون ان رسول الله ص قال اذا ذكر اصحابي
فاسكتوا واذا ذكر القدر فاسكتوا واذا ذكر النجوم
فاسكتوا وامير المؤمنين ع كان اعلم الخلايق بعلم النجوم
واولاده وذريته الذين تقول الشيعة بامامتهم
كانوا عارفين بها فقال له الكاظم ع هذا حديث ضعيف
واسناده مطعون فيه والله تبارك وتعالى قد
مدح النجوم ولولا ان النجوم صحيحة ما مدحها الله
عز وجل والانبياء عليهم السلام كانوا عالمين بها
وقد قال الله تعالى في حق ابراهيم خليل الرحمن ع وكذلك
نري ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من
الموقنين وقال في موضع اخر فنظر نظرة في النجوم فقال
اني سقيم فلو لم يكن عالما بعلم النجوم ما نظر فيهما وما قال

اني سقيم وادريس ع كان اعلم اهل زمانه بالنجوم والله
تعالى قد اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظيم
وقال فى موضع اخر والنازعات غرقا الى قوله فالمد
برات امرا يعني بذلك اثنى عشر برجا وسبعة سيا
رات والذى يظهر بالليل والنهار بامر الله عز وجل
وبعد علم القران ما يكون اشرف من علم النجوم وهو
علم الانبياء والاوصياء وورثة الانبياء الذين قال
الله عز وجل وعلامات وبالنجم هم يهتدون ونحن
نعرف هذا العلم وما نذكره فقال له هرون بالله
عليك يا موسى هذا العلم لا تظهروه عند الجهال و
عوام الناس حتى لا يشنعوا عليك ونفر العوام به و
غط هذا العلم وارجع الى حرم جدك ثم قال له هرون
وقد بقى مسئلة اخرى بالله عليك اخبرني بها فقال
له سل فقال له بحق القبر والمنبر وبحق قرابتك من
رسول الله ص اخبرني انت تموت قبلي او انا اموت قبلك

لانك

لانك تعرف هذا من علم النجوم فقال له موسى ع
حتى اخبرك فقال لك الامان فقال انا اموت قبلك
وما كذبت ولا اكذب ووفاتي قريب الحديث ونيز
در بحار روايت كرده است از امير المؤمنين ع كه
فرمودند من اقتبس علما من علم النجوم من حملة
القران ازداد به ايمانا ويقينا ثم تلا ان في اختلاف
الليل والنهار وما خلق الله في السموات والارض لايات
لقوم يتقون ونيز روايت كرده است كه فرمودند
اياكم والتكذيب بالنجوم فانه علم من علوم النبوة
ونيز روايت كرده است كه امير المومنين ع فرمودند
يكره ان يسافر الرجل ويتزوج في محاق الشهر واذا
كان القمر في العقرب ونيز روايت كرده است كه آن
حضرت فرمودند يكره ان يتزوج الرجل ويسافر
اذا كان القمر في محاق الشهر او العقرب ونيز مروى است
كه مردي خدمت انحضرت عرض كرد اني اريد الخروج

في تجارة لي في محاق الشهر فقال له اتريد ان يمحق الله
تجارتك تستقبل هلال الشهر بالخروج ونيز روايت
كرده است كه فرمودند كان علماء بني اسرائيل
يستترون من العلوم علمين علم النجوم وعلم الطب فلا يستترون
يعلمونهما اولادهم لحاجة الملوك اليهما لئلا يكون
سببا في صحبة الملوك والدنو منهم فيضمحل دينهم
ونيز در بحار روايت كرده است از امام جعفر
صادق که فرمودند من سافر او تزوج والقمر
في العقرب لم ير الحسنى ودر كافي نيز اين حديث
را روايت كرده است ودر بحار بعد از نقل اين
حديث گفته است الظاهر ان المراد بكون القمر في
العقرب هنا كونه محاذيا لكواكبه كما هو دأب العرب
في البوادي وغيرها اذ لم يكن عندهم ضوابط
البروج والانتقالات اليها والاستخراجات الشائعة
في تلك الازمان ولم يكن دأبهم عليهم السلام

احالة الناس

احالة الناس في الاحكام التي تحتاج اليها عامة
الخلق على ما لا يعرفه الا الاحاد من العلماء لا سيما
اذا لم يكن شايعا في تلك الازمنة عند العلماء انّهم
والكواكب الثابتة والاشكال التي سميت البروج
بها قد انتقلت في زماننا عن البروج التي عيّنوها
بمقدار برج تقريبا فالعقرب في مكان القوس فظهر
انّ ما وقع في الشريعة ايضا لا يوافق قواعدهم
المقررة عندهم انتهى كلامه اعلى الله مقامه وفيه
تامّل ودر كتاب كافي روايت كرده است از معلى بن
خنيس قال سالت ابا عبد الله عن النجوم احقّ هي فقال
نعم ان الله عزّ وجلّ بعث المشتري الى الارض في صورة
رجل فاخذ رجلا من العجم فعلّمه النجوم حتى ظنّ انه قد
بلغ ثم قال له انظر اين المشتري فقال ما اراه في الفلك
وما ادري اين هو قال فنحّاه واخذ بيد رجل من الهند
فعلّمه حتى ظنّ انه قد بلغ وقال انظر الى المشتري اين هو

فقال ان حسابي ليدل على انك انت المشتري قال
فشهق شهقة فمات وورث علمه اهله فالعلم هناك
قال في البحار في بيان هذا الحديث قوله في صورة
رجل لعل المراد على تقدير صحة الخبر ان الله تعالى
جعله في هذا الوقت ذا روح وحيوة وعلم وبعثه
الى الارض لئلا ينافي ما سياتي من اجماع المسلمين
على عدم حيوة للاجسام الفلكية وشعورها واما
انه كيف صار صغيرا بحيث وسعه الارض وحضر عند
الرجل فيمكن ان يكون على التكاثف او على اعدام
بعض الاجزاء الاصلية التي تشخص الكواكب ثم ايجاد تلك
الاجزاء واعادتها كما ان الشخص تتبدل اجزاؤه من
اول العمر الى اخره وتشخصه محفوظ بالاجزاء الاصلية
وورثت علمه اهله اي كتبه وما علمهم قبل موته
والخبر يدل على ان لهذا العلم اصلا ولا يدل على
جواز النظر فيه وتعليمه وتعلمه واستخراج الاحكام منه

لساير الخلق ولعله يكون فتنة كقصة هاروت
وماروت انتهى ودر كتاب بحار الانوار از
كتاب عتيق روايت كرده است كه خدمت
حضرت امير المؤمنين ع عرض كردند هل كان للنجوم
اصل قال ع نعم نبي من الانبياء قال له قومه انا
لا نؤمن بك حتى تعلمنا بدء الخلق واجاله فاوحى
الله عز وجل الى غمامة فامطرتهم واستنقع
حول الجبل ماء صافيا ثم اوحى الله الى الشمس والقمر
والنجوم ان تجري في ذلك الماء اوحى الله الى النبي ان
يرتقي هو وقومه على الجبل فارتقوا الجبل فقاموا
على الماء حتى عرفوا بدء الخلق واجاله بمجاري الشمس
والقمر والنجوم وساعات الليل والنهار
وكان احدهم يعلم من يموت ومن يمرض ومن ذا الذي
يولد له ومن ذا الذي لا يولد له فبقوا كذلك
برهة من دهرهم ثم ان داود ع قاتلهم على الكفر فاخرجوا

الى داودؑ في القتال من لم يحضر اجله ومن حضر اجله
خلّفوه في بيوتهم فكان يقتل من اصحاب داودؑ
ولا يقتل من هؤلاء احد فقال داودؑ ربّ اقاتل
على طاعتك ويقاتل هؤلاء على معصيتك يقتل من
هؤلاء احد فاوحى الله عزّ وجلّ اني علّمتهم بدء
الخلق واجاله انما اخرجوا اليك من لم يحضر اجله ومن
حضر اجله خلّفوه في بيوتهم فمن ثمّ يقتل من اصحابك
ولا يقتل منهم احد قال داودؑ يا ربّ على ماذا علّمتهم
قال على مجاري الشمس والقمر والنجوم وساعات الليل
والنهار قال فدعى الله عزّ وجلّ فحبس الشمس عليهم
فزاد في النهار واختلطت الزيادة بالليل والنهار
فلم يعرفوا قدر الزيادة فاختلط حسابهم فقال عم
فمن ثمّ كره النظر في علم النجوم ودر بحار بعد از ذكر
اين حديث بياني از براي اين حديث نموده اند و
عبارت ايشان اينست قولهؑ ان تجري في ذلك الماء

يمكن ان يكون المراد جريان عكس الكواكب فيها فيكون
الماء كالزيج لهم لاستعلام مقدار الحركات او
خلق الله للكواكب امثالاً فاجراها في الماء على قدر
حركة اصلها في السماء وصغّرها وانزلها واجراها فيه
قولهؑ برهة قال في القاموس البرهة ويضم الزمان
الطويل او اعم قولهؑ فمن ثمّ كره اي من اجل ان الحساب
اختلط فلا يمكنهم الحكم الواقعي على الكواكب وحركاتها
فيكذبون او من جهة انّه يصير سببا لترك الامور
الضرورية بسبب علمهم بما يترتب عليه والخبر ضعيف عامي
مجهول وفيه اشكال اخر وهو انهم لو كانوا بحسب تقدير الله
تعالى واحكام النجوم من الخارجين فلم لم يخرجوا ولو لم يكونوا
منهم فلم يكن ترك خروجهم بسبب ذلك وهذا من
المسائل الغامضة من فروع مسئلة القضاء والقدر
والعقل قاصر عن فهمها انتهى كلامه قدّس الله سرّه
مؤلف گويد چون اين حديث ضعيف است از اين جهت

درصدد توجیه بعضی فقرات ان برنیامدیم
ودرکتاب دُرّالمنثور همین حدیث را روایت
کرده است ولکن دراینجا پیغمبر مذکور را یوشع
بن نون گفته است ونیز ابن طاوس از امام محمد
باقرع روایت کرده است که فرمودند کان قد
علم نُبُوّة نوحع بالنجوم وممّن اخبر المنجمون بنبوّته ابراهیم
وموسی کلیم الله وعیسی ومحمدص وولادة القائمع
وقد ورد بجمیع ذلك اخبار واردة عن الائمة
الاطهار ذکرها فی بحار الانوار وفی روایة انّما سمّی
ادریس لکثرة درسه للکتب وصُحُف ادمع وشیث و
کان اول من خطّ بالقلم واول من خاط الثیاب ولبس
المخیط واول من نظر فی علم النجوم والحساب وفی روایة
اخری انّ الله تبارك وتعالی اهبط ادمع من الجنّة
وعرّفه علم کل شیئ فکان ممّا عرّفه النجوم والطب وپیش
گفتیم این علم نجوم علم دانیالع نیز بوده وبدانکه از این

حدیث

حدیث وحدیث پیش از این وسایر احادیث مستفاد
میشود که شناختن کواکب واسم انها وخاصیت
دواها واسم انها وشناختن چیزهای دیگر همه
از حضرت ادمع وسایر پیغمبران رسیده باشد و
بدانکه مفسرین شیعه وسنی در بیان ایه شریفه
وعلّم ادم الاسماء کلّها خلاف کرده اند که مراد ما
باین اسما چه چیز است بعضی گفته اند مراد این است
که اسم همه چیزها که فرزندان ادمع بان احتیاج دا
رند بهمه لغات تعلیم او نمود پس او تعلیم فرزندان
خود نمود وانها متفرق شدند هرکدام بلغتی تکلم
نمودند وبعضی گفته اند که مراد حقایق وخواص و
کیفیات اشیاست وکیفیت صنعتها واستخراج ابها
وتعمیر زمین وعمل اوردن طعامها ودواها
وخاصیت انها وبیرون اوردن معدنها از زمین
متعلق بعمارت دین ودنیا باشد وبعضی گفته اند

که اعم از هر دو میباشد و این معنی اخیر جامع میان
احادیث است چنانچه مجلسی در اوایل حیاة
القلوب ذکر فرموده اند وفی الحدیث وکان ینبت
داود تنبت فی محرابه کل یوم حشیشة فتقول له
خذنی فانی اصلح لکذا وکذا فرای فی اخر عمره حشیشة
نبتت فی محرابه فقال لها ما اسمک قالت انا الخرنوبة
فقال داود خرب المحراب فلم ینبت فیه شیء بعد ذلک
وقال المفید الطب صحیح والعلم به ثابت وطریقه الوحی
وانما اخذه العلماء به عن الانبیاء وذلک انه لا طریق
الی علم حقیقة الداء الا بالسمع ولا سبیل الی معرفة
الدواء الا بالتوفیق فثبت ان طریق ذلک هو السمع
عن العالم بالخفیات عز شانه انتهی کلامه اعلی الله مقامه
و نیز هشام بن حکم روایت کرده است که زندیقی از
امام جعفر صادق ع سؤال کرد که چه میفرمائید
درباره کسی که گمان انست که انچه تدبیری که ظاهر

میشود

میشود در این عالم از تدبیر کواکب سبعه سیاره
است ان جناب فرمودند این قول احتیاج دارد
بدلیلی که این عالم اکبر و عالم اصغر از تدبیر نجوم
ان چنانی است که سباحت میکنند در فلک و
دور میزنند چنانچه میخواهند پس فرمودند
اگر هر یک از کواکب موکل و مدبر امری باشند
پس اینها بمنزله عبیدی خواهند بود که امر کرده شده
و نهی کرده شده باشند یعنی در حرکات خودشان
پس اگر قدیم باشند باید تغییر در حالت انها از
حالی بحالی دیگر بهم نرسد پس زندیق عرض
کرد چه میفرمائید در علم نجوم فرمود علمی است که
نفع ان اندک است و ضرر ان بسیار است بجهت
انکه دفع بلائی که مقدر شده بقول منجمین نخواهد
شد و اگر منجم خبر دهد ببلائی یا امر خیری که
واقع خواهد شد نه فرار از قضا ممکن است و نه

تعجيل در كار خير ويكمان منجم با علم خدا ضديت
ميكند كه دفع تقدير از بندكان خدا كند بخبر
دادن وروي في الكافي عن الصادق ع انه سئل عن النجوم
فقال ما يعلمها الا اهل بيت من العرب واهل بيت
من الهند ونيز بطريقي ديكر اين حديث را روايت
كرده است ودر اخر ان بن زيادتي را دارد واولاد
وصي ادريس ع ودر بحار كفته است والمراد باهل بيت
النبي ص وبعد از ان كفته است ولا يدل هذا الحديث
على جواز النظر في النجوم والعمل به بل على خلافها
ادل لان اكثر الخلق به ناقص فيكون حكمهم به قولا
بغير علم انتهى اقول ولي فيما ذكره طاب ثراه نظر يظهر
وجهه بالتامل ونيز از امام جعفر صادق ع مرويست
كه فرمودند في السما اربعة نجوم لا يعلمها الا اهل
بيت من العرب واهل بيت من الهند قال السيد نعمة
الله الجزائري طاب الله ثراه المراد بالعرب وصيا محمد ص

كما ان المراد

كما ان المراد باهل بيت الهند اوصيا ادريس والذي
علمه المشتري من اهل الهند مؤلف كويد كه حديث
تعليم مشتري مردي از اهل هند را پيش كفتيم ودر
بحار روايت كرده است كه بياع سابري خدمت
امام جعفر صادق ع عرض كرد ان لي في النظر في النجوم
لذة وهي معيبة عند الناس فان كان فيها اثم
تركت ذلك وان لم يكن فيها اثم فان لي فيها لذة
بعد از ان حضرت سئوالاتي از او فرمودند كه
راوي كفت من اينها را نشنيده ام پس ان حضرت
فرمودند هذا شيء اذا علمه الرجل عرف اوسط
قصبة في الاجمة ثم قال ع ليس يعلم النجوم الا اهل بيت
من قريش واهل بيت من الهند ونيز در بحار روايت
كرده است از محمد بن سالم كه ميكويد حضرت
امام جعفر صادق ع فرمودند قوم يقولون النجوم
اصح من الرؤيا وكان ذلك صحيحا حين لم يرد الشمس

يوشع بن وامير المؤمنين فلمّا ردّ الله الشمس عليهما
ضلّ فيها علماء النجوم تا اخر حديث واخبار ديكر نيز
بسيار است وازين اخبار مستفاد ميشود كه علم نجوم
در اصل صحيح است ولكن غلط وخطا در حساب
منجمين واحكام انها ميباشد بجهت انكه علم انها
تام نيست بلكه ناقص است چنانچه در حديث معلى بن
خنيس كه كذشت فرمودند فشاب الحق بالكذب
و در حديث سالم كه كفتيم فرمودند ضلّ فيها
علماء النجوم ونيز شيخ طبرسى در كتاب احتجاج از
ابان بن تغلب روايت كرده است كه مردي يماني بخدمت
امام جعفر صادق امد واسم او را هيچكس نميدانست
ان حضرت اسم او را بعلم امامت ميدانستند كه سعد
است پس فرمودند باو اي سعد ما صناعتك
قال انا من اهل بيت ننظر في النجوم لا يقال ان باليمن
احدا اعلم بالنجوم منا فقال ع فكم ضوء المشتري على ضوء

القمر درجة

القمر درجة فقال اليماني لا ادري فقال ع صدقت
فكم ضوء المشتري على ضوء عطارد درجة فقال لا
ادري فقال ع صدقت قال ع فما اسم النجم الذي اذا طلع هاجت الابل قال ما ادري فقال ع صدقت قال
ما اسم النجم الذي اذا طلع هاجت البقر قال ما ادري
فقال ع صدقت فقال ع ما اسم النجم الذي اذا طلع هاجت الكلاب قال ما ادري قال ع صدقت فقال ع ما زحل
عندكم في النجوم فقال اليماني نجم نحس فقال له ابو
عبد الله ع لا تقل هذا هو نجم امير المؤمنين وهو نجم الاوصيا وهو النجم الثاقب الذي قال الله تعالى في كتابه
النجم الثاقب قال فما معنى الثاقب فقال عليه السلام
ان مطلعه في السماء السابعة فانه ثقب بضوئه حتى
اضاء في السماء الدنيا فمن ثم سماه الله النجم الثاقب
وحديث طولاني است موضع حاجت را ذكر نمودايم
وثقب بضوئه يعني سوراخ ميكند نور او

تا اینکه نورش در اسمان دنیا می افتد و باین جهت
خدا او را نجم ثاقب نامیده است و در حدیث وا
وارد است که امیر المؤمنین ع فرمودند انما سمّی الطارق
لانه یطرق نوره سماءً سماءً الی سبع سموات ثم یطرق
راجعا حتّی یرجع الی مکانه و بدانکه ایه شریفه اینست
والسماء والطارق وما ادریك ما الطارق النجم الثاقب
و در کتاب کافی روایت کرده است از ابو عبد الله
مداینی از امام جعفر صادق ع که فرمودند انّ الله
عزّ وجلّ خلق نجما فی الفلك السابع فخلقه من ماءٍ
بارد وسایر النجوم الستّة الجاریات من ماء حارّ و
هو نجم الانبیاء والاوصیاء و هو نجم امیر المؤمنین یامر
بالخروج من الدنیا والزهد فیها و یامر بافتراش التراب
و توسّد اللبن و لباس الخشن و اکل الجشب و ما خلق الله
نجما اقرب الی الله منه انتهی و در مجمع البحرین گفته است
و فی الحدیث کان رسول الله ص یاکل الجشب هو بفتح الجیم

وسکون

وسکون الشین الغلیظ الخشن و یقال طعام جشب
للذی لیس معه ادام انتهی و در بحار بعد از نقل
این حدیث گفته است یدلّ هذا الحدیث علی
انّ المنجمین قد اخطأوا فی طبایع الکواکب و من
ینسبونه الیها و فی سعدها و نحسها و قوله یامر
بالخروج من الدنیا لعل المراد انّ من ینسب الیه
هکذا حاله او من کان هذا الکوکب طالع ولادته
یکون کذلك او انّ المنسوبین الی هذا الکوکب یامرون
بذلك فعلی الاول یمکن ان یقال لا تنافی بین ما ذکره
المنجمون و بین ما ورد فی الحدیث لانّ نحوسته
هذا الکوکب بالنظر الی اَغراض اهل الدنیا و ما یطلبون
من عزّ الدنیا و فخرها و زُخرفها و سعادته بالنظر الی
اَغراض اهل الاخرة و ما یطلبون من ترك الدنیا و
لذّاتها و شهواتها فتأمّل جدّاً انتهی مؤلف
گوید زحل نزد منجمین نحس است و از این دو حدیث

ظاهر میشود که سعد است و در فصل پنجم حدیثی
ذکر خواهیم کرد که از ان حدیث ظاهر میشود که
زحل نحس است ولکن وجه جمع میانهٔ این دو حدیث
توجیهی است که کفته شد و در کتاب احتجاج روایت
کرده است که در وقتیکه امیر المؤمنین ارادهٔ جنک
نهروان فرمودند دهقانی از عجم خدمت ان
حضرت امد و تهنیت کفت و عرض کرد امروز کواکب
منحوسه طالع اند وکواکب مسعوده از انها نحوست
فرا کرفته اند در چنین روزی شخص حکیم را پوشیدکی
وجلوس لازم است که روزی سخت است وکوا
کب منقلب است واز برج شما اتش افروخته شده است
والبتّه پرهیز از جنک وجلوس سزاوار است پس ان
حضرت سئوالاتی ازو فرمودند که از جواب همهٔ انها
عاجز شد و نیز باو فرمودند ومن ایّ برج سعد
صاحب النحس وایّ برج انحس صاحب السعد دهقان

عرض کرد

عرض کرد نمیدانم و در روایت دیکر باو فر*
مودند وبایّ الکواکب تقضی فی اعلی القطب
وبایّها تنحّس من تنحّس دهقان عرض کرد نمیدانم
پس بعد از ان ان حضرت باو فرمودند امّا قول
تو که کفتی افروخته شده است از برج من اتش
پس بهتر این بود که حکم کنی بنفع من نه بر ضرر من
امّا نورش وضیائش نزد من است سوختکی
وشراره اتش دور است از من پس این مسئله
ایست عمیق اکر عالم ومحاسب باشی توانی حساب
کرد واین حدیث بسیار طولانی است وبروجه
اختصار ذکر نمودیم و در کتاب نجوم وکتاب
مجالس صدوق وکتب دیکر باندک تفاوتی
این حدیث را روایت کرده اند و در روایتی
است که دهقان عرض کرد اکر در این ساعت
حرکت بفرمائید ضرر شدید وشکست بزرک

براي شما روخواهد داد وچون ان حضرت
تشريف شريف بردند بسياري از اهل نهروان
را بقتل اوردند باقي انها فرار كردند وان
حضرت با فتح وفيروزي وغنيمت بسيار مراجعت
فرمودند پس دهقان بخدمت انحضرت امد
وعرض كرد اين علمي كه شما از احوال واوضاع كواكب
داريد منجمين اين زمان ندارند بلكه علمي كه
شما داريد اصل ان از اسمان است مراد دهقان
انست كه اين علم از جانب خدا بشما رسيده است پس
دهقان شهادت بوحدانيّت خدا ورسالت
محمدّ ووصايت بلافصل ان حضرت داد *

مؤلّف گويد از اين احاديث وغير انها مستفاد
ميشود كه علم منجمين ناقص است واز امارات
وعلامات حوادث قدر كمي را ميدانند واز
معارضات انها اطلاع ندارد ومرحوم شيخ مرتضى

اعلى الله مقامه

اعلى الله مقامه در كتاب مكاسب بعد از ذكر
جمله اخبار فرموده است الى غير ذلك من الا
خبار الدالة على ان ما وصل اليه المنجمون اقل
قليل من امارات الحوادث من دون وصول
الى معارضاتها ومن تتبّع هذه الاخبار لم يحصل
له ظن بالاحكام المستخرجة عنها فضلا عن القطع نعم
قد يحصل من التجربة المنقولة خَلَفاً عن سلفٍ الظن
بل العلم بمقارنة حادث من الحوادث لبعض الاو
ضاع الفلكية فالاولى التجنّب عن الحكم بها ومع الا
رتكاب فالاولى الحكم على سبيل التقريب وانّه
لا يبعد ان يقع كذا عند كذا انتهى كلامه اعلى الله
مقامه وقال فى موضع اخر ولو اخبر بالحوادث بطريق
جريان العادة على وقوع الحادثة عند الحركة الفلكية
من دون اقتضائها لها اصلا فهو اسلم انتهى ونيز
مرحوم شيخ مرتضى وجمعى ديگر گفته اند مقتضى

ما ورد فی الاحادیث من انّه ابی الله ان یجری
الاشیاء الّا باسبابها کون کل حادث مسبّبا و
امّا ان السبب هی الحرکة الفلکیة او غیرها فلم یثبت
ولم یثبت ایضا کونه مخالفا لضرورة الدین
بل فی بعض الاخبار ما یدلّ بظاهره علی ثبوت
التاثیر للکواکب و بعد از ان بعضی اخبار دیگر
دلالت میکند بر ثبوت تاثیر کواکب از برای حوادث
عالم ذکر مینمایند مثل حدیث سعد منجم و غیر
ان که پیش گفتیم و بدانکه حدیث سعد ظا
هر ان دلالت دارد براینکه طلوع کواکب سبب
است از برای هیجان شتر و گاو و کلاب و لکن
محمولست براینکه طلوع انها امارت و علامت
از برای هیجان انهاست و همچنین احادیثی
دیگر که ظاهر انها دلالت میکند بر سبب بودن
اوضاع کواکب بر بعضی حوادث محمول اند بر امارات

وعلامات

وعلامات برانچه در این عالم است و نیز دلا
لت میکند این حدیث براینکه علم نجوم اشرف
علوم است و شیخ صدوق در کتاب خصال
از امام جعفر صادق ع روایت کرده است که
فرمودند المنجم ملعون والکاهن ملعون و
الساحر ملعون والمغنیة ملعونة و نیز فرمودند
المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر
والکافر فی النار شیخ صدوق بعد از ذکر این
حدیث گفته است مراد بمنجمی که آن حضرت فر
مودند آن منجمی است که قائل است باینکه افلاک
قدیم اند و قائل بصانع افلاک و خالق انها نباشد
مؤلف گوید آن حضرت منجم را بمنزله ساحر و
ساحر را بمنزله کافر گفته اند و پیش از این عبارت
جواهر الکلام را ذکر نمودیم که بعضی گفته اند سحر بر چند
قسم است یکی سحر کذّابین است و اعتقاد انها نیست

كه كواكب را مدبّر اين عالم ميدانند وانها سه طايفه
اند وهمه كافرانند پس مراد بمنجم در اين حديث
همان منجمين است كه اين اعتقادات باطله را دارند
ومحقّق ثاني در جامع المقاصد گفته است واعلم
ان التنجيم مع اعتقاد انّ للنجوم تاثيرا في الموجودات
السفليّة ولو على جهة المدخليّة حرام وكذا تعلّم
النجوم على هذا النحو بل هذا الاعتقاد في نفسه كفر
نعوذ بالله اما التنجيم لا على هذا الوجه مع التحرّز
عن الكذب فانّه جايز فقد ثبت كراهة التزويج وسفر
الحج في العقرب وذلك من هذا القبيل نعم هو
مكروه لئلا ينجرّ الى الاعتقاد الفاسد وقد ورد
النهي عنه مطلقا حسما للمادّة انتهى كلامه وشيخ حرّ
عاملي در كتاب وسائل الشيعة گفته است صرّح
علمائنا بتحريم علم النجوم والعمل بها وبكفر من اعتقد
تاثيرها او مدخليتها في التاثير وذكروا انّ بطلان

ذلك من

ذلك من ضروريات الدين انتهى واز ابن ابي
الحديد كه از علماي اهل سنّت است نقل شده
است كه گفته است علماي اهل سنّت نيز قائل
اند باينكه علم نجوم باين معني باطل وحرامست وصا
حبان اعتقاد بنجوم باين معني كافرانند وشيخ بهائي
طاب الله ثراه گفته است ما يدّعيه المنجمون من
ارتباط بعض الحوادث السفلية بالاجرام العلوية ان
زعموا انّها هي العلّة المؤثرة في تلك الحوادث بالا
ستقلال او انها شريكة في التاثير فهذا لا يحلّ
للمسلم اعتقاده وعلم النجوم المبتني على هذا كفر و
العياذ بالله وعلى هذا حمل ما ورد من التحذير
عن علم النجوم والنهي عن اعتقاد صحته واين عبارتش
شيخ ظاهر در تكفير كسي است كه قائل شده است
بتاثير كواكب يا مدخليت داشتن انها در تاثير
وبعد از ان عبارت ديكر ميكويند در جواز علم

نجوم و صحت آن بتفصیلی که حقیر پیش گفتم و عبارت
ایشان از بعد از این خواهیم گفت و محقق اول در
کتاب ٢ بطریق مرسل روایت کرده است از ٢ معتبر صح
پیغمبر ص که فرمودند من صدق منجما او کاهنا
فقد کفر بما انزل علی محمد ص و این حدیث سندا
ضعیف است و دلالت میکند بر حرمت حکم
منجم هر چه باشد و ظاهر است در کفر کسی که *
تصدیق او را بکند و لکن معارض است با
باحادیث جواز و محمول است بصورتیکه آن منجم
اعتقاد بتاثیر کواکب داشته باشد و حکم فلکی
بکند و نضر بن قابوس از امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که فرمودند ان المنجم ملعون والکاهن
ملعون والساحر ملعون و مراد باین حدیث
همان است که صدوق در حدیث سابق گفته
و نیز مرویست وقتیکه حضرت امیر المؤمنین ع بجنگ

خوارج

خوارج می خواستند تشریف ببرند منجمی خدمت
آن حضرت عرض کرد اگر در این ساعت *
تشریف ببرید میترسم بمراد خود نرسید آنحضرت
باو فرمودند اتدری ما فی بطن هذه الدابة
ذکر ام انثی قال ان حسبت علمت قال فمن صدقك
بهذا القول فقد کذب بالقرآن ان الله عنده علم
الساعة و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام تا
اخر آیه ما کان محمد ص یدعی ما ادعیت اتزعم
انك تهدی الی الساعة التی من سار فیها صرف
عنه السوء والساعة التی من سار فیها حاق به
الضر ان صدقك استغنی عن الاستعانة بالله فی
هذا الوجه واحوج الی الرغبة الیك فی دفع المکروه
عنه و در روایت دیگر فرموده اند فمن صدقك
بهذا فقد استغنی عن الاستعانة بالله فی دفع
المکروه بالصدقة والدعاء اقول و ذلك نظیر

تاثير نحوسة الايام الواردة في الروايات ودفع
نحوستها بالصدقة والدعاء وغيرهما من الاعمال
وابن بابويه در كتاب من لا يحضره الفقيه روايت
كرده است از عبد الملك بن اعين كه ميكويد خد
مت امام جعفر صادق ع عرض كردم اني قد ابتليت
بهذا العلم فاريد الحاجة فاذا نظرت الى الطالع ورايت
الطالع الشر جلست ولم اذهب فيها فاذا رايت
الطالع الخير ذهبت في الحاجة فقال ع لي تقضي قلت نعم
قال احرق كتبك انتهى قوله تقضي الظاهر انه على بناء
المعلوم اي تحكم بالحوادث وتخبر بالامور الاتية او
الغايبة او تحكم بان للنجوم تاثيرا او ان لذلك الطا
لع اثرا على وجه القطع فليستفاد من هذه الرواية
انه لا باس بالنظر اذا لم يقض به بل اريد به مجرد
التفال ان فهم الخير والتحذر بالصدقة ان فهم الشر
كما يدل عليه رواية سفيان بن عمر قال كنت انظر في النجوم

واعرفها واعرف الطالع فيدخلني عن ذلك شيئ
فشكوت ذلك الى ابي الحسن ع فقال اذا وقع في نفسك
عن ذلك شيئ فتصدق على اول مسكين ثم امض
فان الله تعالى يدفع عنك قال في البحار بعد ذكر
هذا الحديث قول الراوي فيدخلني من ذلك
شيئ اي هم او حالة تمنعني عن التوجه الى عمل الما
اظن من نحوسة الساعة ويدل على ان اثر نحس الكوا
كب والاوضاع او تاثير التطير بها يزول بالصدقة
انتهى مؤلف كويد چون اين احاديث را دانستي
پس بدانكه اين احاديث اكثر انها ضعيف اند و معا
رض اند باحاديثي كه اكثر از اينها واصرح از اينها است
بر جواز وصحت علم نجوم واز اين جهت علما حمل كر
ده اند اين احاديث را در مذمت وحرمت علم
نجوم وارد شده است بر ان معني كه كفتيم كه اعتقاد
منجمين سابق بوده است بتاثير كواكب بر وجه استقلال

يا اشتراك بتفصيلي كه كفته شد و شيخ بهائي بعد
ازان عبارتي كه بيش از ايشان نقل كرديم كه ظاهر
است در تكفير كسيكه اعتقاد بتاثير كواكب دارد
بر وجه استقلال يا بر وجه شركت و مدخليت كلا
مي ديكر فرموده اند در صحت علم نجوم وجواز ان
بان معني كه در اول كفتيم وعبارت ايشان اينست
وان قالوا اي المنجمون ان اتصالات تلك الاجرام
وما يعرض لها من الاوضاع علامات على بعض حوا
دث هذا العالم مما يوجده الله سبحانه بقدرته و
ارادته كما ان حركات النبض واختلافات اوضاعه
علامات يستدل بها الطبيب على ما يعرض للبدن
من قرب الصحة واشتداد المرض ونحو ذلك وكما يستدل
باختلاج بعض الاعضاء على بعض الاحوال المستقبلة
فهذا لا مانع منه ولا حرج في اعتقاده وما روي
في صحة علم النجوم وجواز تعلمه محمول على هذا المعنى

مؤلف كويد

مؤلف كويد ظاهر اينست كه صاحب اين اعتقاد
بطوريكه شيخ فرموده اند وحقير در اول اين
قول را اختيار كرديم هيچ كس نكفته است كه كافر است
و بعد ازاين كلام شيخ فرموده است اعلم ان الامور
التى يحكم بها المنجمون من الحوادث الاستقبالية اصول
بعضها ماخوذة من اصحاب الوحي سلام الله عليهم
و بعضها يدعون فيها التجربة و بعضها مبتنٍ على
امور متشعبة لا تفي القوة البشرية بضبطها والاحاطة
بها كما يومي اليه قول الصادق ؑ كثيره لا يدرك وقليله
لا ينتج فلذلك وجد الاختلاف في كلامهم وتطرق
الخطاء الى بعض احكامهم ومن اتفق له الجري على
الاصول الصحيحة صح كلامه وصدقت احكامه لا
محالة كما نطق به الصادق ؑ ولكن هذا امر عزيز المنال
لا يظفر به الا القليل والله الهادي الى سواء السبيل
انتهى كلامه مؤلف كويد مراد شيخ بهائي

از قول امام جعفر صادق ع روایت عبد الرحمن بن
سیابه است که پیش گفتیم وانچه شیخ در عبارات
اول گفته اند از اعتراف بصحت اعتقاد نمودن باینکه
اتصالات کواکب ونظرات انها علامات وامارات
از برای بعضی از حوادث اند در این عالم وهم چنین
انچه در عبارت اخر گفته اند از اینکه علم نجوم نفع ندا
رد مگر با احاطه تامه همین دو مطلب را امام جعفر
صادق ع در روایت هشام که پیش گفتیم فرموده اند
بقوله ان اصل الحساب حق ولکن لا یعلم ذلک الا
من علم موالید الخلق وهم چنین همین دو مطلب از
سایر احادیثی که پیش گفتیم معلوم میشود ومراد
بموالید الخلق را پیش گفتیم وبدانکه سید مرتضی
اعلی الله مقامه در کتاب دار المقامه کلام را در
این مطلب طول داده اند ودر اول در تشنیع
بر قدماء از منجمین که اعتقاد انها باطل بوده و

نجوم را مؤثر ومدبر عالم میدانسته اند کلام را
طول داده اند وبدلیل وبرهان مذهب انها را
باطل نموده اند وبعد از ان گفته است واما الوجه
الاخر وهو ان یکون الله تعالی اجری العادة بان
یفعل افعالا مخصوصة عند طلوع کوکب او غروبه
او اتصاله او مفارقته فقد بینا ان ذلک لیس
بمذهب المنجمین البتة وانما یتجملون الآن باظهاره
عند اهل الاسلام وانه قد کان جایزا ان یجری
العادة بذلک لکن لا طریق الی العلم بان ذلک
قد ثبت ووقع وبعد کلام را طول میدهد تا
انکه میگوید والفرق بین ما قالوا من تاثیرات الکوا
کب فی اجسامنا وبین سایر ما یخبرون به من
الکسوفات واقترانات الکواکب وانفصالها انها
طریقة الحساب وسیر الکواکب وله اصول صحیحة وقوا
عد سدیدة تا اخر انچه گفته اند وکلام را طول داده

خلاصه انست كه سيد جاين دانسته است تعلّم
علم نجوم را بان معني كه اول كفتيم و نيز سيّد در
كتاب غُرَر و دُرَر كفته اند اعلم ان المنجمين يذ
هبون الى ان الكواكب تفعل فى الارض ومن عليها
افعالاً يسندونها الى طباعها وما فيهم احد
يذهب الى ان الله تعالى اجرى العادة بان يفعل
عند قرب بعضها من بعض او بعده افعالاً من غير ان
يكون للكواكب انفسها تاثير فى ذلك ومن ادّعي
هذا المذهب الآن منهم فهو قائل بخلاف ما
ذهبت القدماء فى ذلك و متجمّل بهذا المذهب
عند اهل الاسلام و متقرب اليهم باظهاره و ليس
هذا يقول لاحد ممّن تقدم و بعد كلام دراز طول
داده اند و در اخر كفته اند ولا خلاف بين المسلمين
فى ارتفاع الحيوة عن الفلك وما يشتمل عليه من
الكواكب وانها مُسخّرة مدبّرة مصرّفة وذلك معلوم

من دين

من دين رسول الله ضرورةً واذا قطعنا على
نفى الحيوة والقدرة عن الكواكب فكيف تكون فاعلة
الى اخر ما قال انتهى ما اردتُ نقله و شيخ مفيد
اعلى الله مقامه در كتاب مقالات كفته است انّ
الشمس والقمر وساير النجوم اجسام ناريّة لا حيوة
لها و لا موت ولا تمييز خلقها الله تعالى لينتفع
بها عباده وجعلها زينة لسمواته واية من اياته
كما قال سبحانه هو الذي جعل الشمس ضياء و
القمر نورا وقدّره منازل لتعلموا عدد السنين
والحساب ما خلق الله ذلك الا بالحق نفصّل الايات
لقوم يعلمون وقال الله تعالى هو الّذي جعل
لكم النجوم لتهتدوا بها فى ظلمات البر والبحر قد فصّلنا
الايات لقوم يعلمون وقال تعالى وعلامات و
بالنجم هم يهتدون وقال تعالى انا زيّنا السماء الدنيا
بمصابيح فاما الاحكام على الكائنات بدلائلها او الكلام

على مدلول حركاتها فان العقل لا يمنع منه و لسنا
ندفع ان يكون الله تعالى اعلمه بعض انبيائه و جعله
علما له على صدقه غيرانا لا نقطع عليه ولا نعتقد استمراره
فى الناس الى هذه الغاية واما ما نجده من احكام
المنجمين في هذا الوقت واصابة بعضهم فيها فانا
لا ننكر ان يكون ذلك بضرب من التجربة وبدليل عادة
ة وقد يتخلف احيانا ويخطى المعتمد عليه كثيرا ولا
يصح اصابته فيه ابدا لانه ليس بجار مجاري دلائل
العقول ولا براهين الكتاب واخبار الرسول ص وهذا
مذهب جمهور متكلمي اهل العدل واليه ذهب
اولاد نوبخت المنجم رحمهم الله من الامامية و
ابو القاسم وابو على من المعتزلة انتهى و شهيد اول
قدس سره در كتاب دروس كفته است و يحرم
اعتقاد تاثير النجوم مستقلة او بالشركة والاخبار
عن الكائنات بسببها اما لو اخبر بجريان العادة بان

الله تعالى

الله تعالى يفعل كذا عند كذا لم يحرم وان كره على
ان العادة فيها لا تطرد الا فيما قل واما علم النجوم
فقد حرمه بعض الاصحاب ولعله لما فيه من التعرض
للمحذور من اعتقاد التاثير اولان احكامه تخمينية
واما علم هيئة الافلاك فليست حراما بل ربما كان
مستحبا لما فيه من الاطلاع على حكم الله تعالى وعظم
قدرته واما علم الرمل والفال ونحوهما فيحرم مع اعتقاد
ه المطابقة لما دل عليه لاستيثار الله بعلم الغيب و لا
يحرم اذا جعل فالا لما روي عن النبي ص كان يحب الفال
ويكره الطيرة بفتح الياء وهو التشام بالشيئ انتهى كلامه
و بدانكه كلام مجلسي اعلى الله مقامه را در بحار نيز
كفتيم ولكن در موضعي ديكر بعد از نقل حديثي كه
حضرت امير المؤمنين در مذمت منجمين فرموده
اند انمرحوم كفته است والظاهر من احوال المنجمين
السابقين وكلماتهم جلهم بل كلهم انهم لا يقولون

بالتخلف وقوعا او امكانا فيكون تصديقهم مخالفا
لتصديق القران وما عُلم من الدين والايمان من
هذا الوجه ولو كان منهم من يقول بجواز التخلّف
ووقوعه بقدرة الله واختياره وانّه تزول نحوسة
السّاعات بالتوكّل والدّعاء والتوسّل والتصدّق
وينقلب السّعد نحسا والنحس سعدا وبان الحوادث
لا يعلم وقوعها الّا اذا علم ان الله سبحانه لم تتعلّق
حكمته بتبديل احكامها كان كلامه مخصوصا بمن
لم يكن كذلك انتهى ما اردتُ نقله وبدانكه ابن
ميثم در شرح نهج البلاغة بعد از نقل بعضى اخبار كه
در مذمّت علم نجوم وارد شده است گفته است
اعلم انّ الذى يلوح من سرّ نهي الحكمة النّبويّة عن
تعليم النجوم امران احدهما اشتغال متعلّمها بها و
اعتماد كثير من الخلق السّامعين لاحكامها فيما يرجون
ويخافون عليه فيما يسنده الى الكواكب والاوقات

والاشتغال بالفزع اليه والى ملاحظة الكواكب عن
الفزع الى الله تعالى والغفلة عن الرجوع اليه فيما
يهمّهم من الاحوال وقد علمتَ ان ذلك يضاد مطلو
ب الشارع اذ كان غرضه ليس الّا دوام التفات
الخلق الى الله وتذكّرهم لمعبودهم بدوام حا
جتهم اليه الثاني ان الاحكام النجومية اخبارات
عن امور هي تشبه الاطلاع على الامور الغيبيّة
واكثر الخلق من العوام والنسّاء والصبيان لا يميّز
ون بينها وبين علم الغيب والاخبار به فكان تعلّم
تلك الاحكام والحكم بها سببا لضلال كثير من الخلق
ومُوهنا لاعتقاداتهم في المعجزات اذ الإخبار عن الكا
ئنات منها وكذا في عظمة بارئهم ويشكّكهم في عموم
صدق قوله تعالى قل لا يعلم من في السموات ومن في
الارض الغيب الا الله وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها
الا هو وقوله ان الله عنده علم السّاعة الآية فالمنجم اذا

حكم لنفسه بانه يصيب كذا فقد ادعى ان نفسه تعلم ما
تكسب غدًا وباي ارض تموت وذلك عين التكذيب
للقران وكان هذين الوجهين هما المقتضيان لتحريم
الكهانة والسحر والعزايم ونحوها ثم اطنب الكلام الى
ان قال واعلم ان الذي ذكرناه ليس الا بيان ان
الاصول التي يبنى عليها الاحكاميون احكامهم
وما يخبرون به في المستقبل اصول غير موثوق بها
فلا يجوز الاعتماد عليها في تلك الاحكام والجزم بها
وهذا لا ينافي كون تلك القواعد ممهدة بالتقريب
كقسمة الزمان وحركة الفلك والسنة والشهر واليوم
ماخوذًا عنها حساب يبنى عليه مصالح اما دينية
كمعرفة اوقات العبادات كالصوم والحج ونحوها او
دنيوية كآجال المداينات وساير المعاملات و
كمعرفة الفصول الاربعة ليعمل في كل منها ما يليق به
من الحراثة والسفر واسباب المعاش كذلك معرفة

قوانين

قوانين تقريبية من اوضاع الكواكب وحركاتها يهتدي
بقصدها وعلى سمتها المسافرون في بر او
بحر فان ذلك القدر منها غير محرم بل لعله من الا
مور المستحبة لخلو للمصالح المذكورة فيه عن وجوه المفا
سد التي تشتمل عليها الاحكام كما سبق ولذلك
من الله تعالى على عباده بخلق الكواكب في قوله
هو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات
البر والبحر وقوله ولتعلموا عدد السنين والحساب
انتهى كلامه وقال في البحار وسئل السيد مهنا
بن سنان العلامة ما تقول سيدنا فيما يقال ان
كسوف الشمس بسبب حيلولة جرم القمر بينه وبين
الشمس وان سبب خسوف القمر حيلولة الارض
ويدل على ذلك ما يخبر به اهل التقويم فيطابق اخبا
رهم واذا كان الامر على هذه الصورة فلم امرنا
بالخوف عند ذلك والفزع الى الدعاء والصلوة

فى المساجد فاجاب استنادا الكسوف والخسوف
مستند الى الرصد وهو امر ظنّي غير يقينيّ ولو
سُلّم لم يضرّ فى التكليف بالصلوة وسؤال
الله با لاخبار بحُسْن الصلوة والدعا فى ردّ النور
ويجوز ان يكون هذا الحادث سببا لتجدّد حادث
فى الارض من خيرٍ او شرٍّ فجاز ان يكون العبادة
دافعةً لما ينطبق بذلك الحادث من الشرّ والخوف
بسبب ذلك انتهى ما اردتُ ايراده من كلام
السيّد و بدانكه مرحوم مجلسى اعلى الله مقامه
در كتاب سماء و عالم بحار الانوار بعد از نقل
احاديثي كه در مذمت و مدح نجوم وارد شده
است عبارت جمعي از علما را نقل كرده اند و بعد
از ان گفته اند اقول اذا احطتَ خُبْراً بما تلونا عليك
من الاخبار و الاقوال لا يخفى عليك انّ القول بها
باستقلال النجوم فى تاثيرها بل القول بكونها

فاعليّة

فاعليّته بالارادة والاختيار وان توقّف تاثيرها
على شرايط كفرٌ و مخالفةً لضرورة الدين والقول
بالتاثير الناقص يحتمل وجهين الاول تاثيرها بالكيفيّة
كحرارة الشمس واضائتها وساير الكواكب وتبريد
القمر فلا سبيل الى انكار ذلك لكنّ الكلام فى انّها
مُؤثّرات او مُعدّات لتاثير الربّ سبحانه او انّه
تعالى اجرى العادة بخلق الحرارة او الضوء عقيب
محاذات الشمس مثلا والاكثر على الاخير والثانى
كون حركاتها واوضاعها مقارناتها واتصالاتها
مؤثّرة ناقصة فى خلق الحوادث على احد الوجوه
الثلاثة المتقدمة فلا ريب فى انّ القول به فسق
و قول بما لا يعلم ولا دليل يدلّ عليه من عقل و
لا نقل بل ظواهر الايات والاخبار خلافه والقول
به جرأةٌ على الله واما انّه ينتهى الى حدّ الكفر فيشكل
الحكم به وان لم يكن مستبعدا والكراجكي لم يفرق

فيمامر من كلامه بين هذا الوجه والوجه الاول وانما
النزاع فى الثاني دون الاول واما كونها امارات
وعلامات جعلها الله دلالة على حدوث الحوادث
فى عالم الكون والفساد فغير بعيد عن السداد وقد
عرفت ان كثيراً من الاخبار تدل على ذلك وهي
اما مفيدة للعلم العادي لكنه مخصوص ببعض الا
نبيا والائمة عليهم السلام ومن اخذها منهم لان
الطريق الى العلم بعدم مايرفع دلالتها من وحي
او الهام او الاحاطة بجميع الشرايط والموانع والقوا
بل مختصة بهم او مفيدة للظن ووقوع مدلولا
تها مشروط بتحقق شروط ورفع موانع وما
فى ايدى الناس ليس ذلك العلم اصلا او بعضه منه
لكنه غير معلوم بخصوصه ولا يفيد العلم قطعا و
افادته نوعا من الظن مشكوك فيه وبعد از ان
كلام طول ميد هد تا اينكه ميفرمايد واما الا

[illegible]

واما الاعتناء بالساعات المسعودة والمنحوسة و
اختيار الاولة لارتكاب الاعمال والشروع فيها
والاحتراز عن الثانية وهذا ايضا يحتمل الكراهة
والحرمة وما ورد من رعاية العقرب والمحاق
فى التزويج والسفر فلا دلالة فيه على العموم مع
انك قد عرفت ان اسامي تلك البروج من
اصطلاح المنجمين وبعد از ان كلام راطول ميد
هند تا اينكه ميفرمايد واما سعادة الكواكب و
البروج ونحوستها فتحتمل الاخبار الواردة فيها
امرين احدهما ان يكون لها سعادة ونحوسة
واقعية لكن ترتفع النحوسة بالتوكل والدعاء و
الصدقة والتوسل بالله تعالى ونحن انما امرنا بذلك
الامور لا برعاية الساعات وثانيهما ان يكون
تاثيرها من جهة الطيرة لما اشتهر بين الناس من نحوسة
تلك الساعات وانما يتاثر بها من يتاثر من الطيرة

ممّن ضعف توكّلهم واعتمادهم على ربّهم ولهم
عقول ضعيفة ونفوس دنيّة يتاثّرون بادنى
شيئ ويوحى اليه قول امير المومنين اللّهمّ لا
طير الّا طيرك الى ان قال وقد روى عن الصا
دق ان الطيرة على ما تجعلها ان هوّنتها تهوّنت
وان شدّدتها تشدّدت وان لم تجعلها شيئًا
لم تكن شيئًا وعنه عن ابائه قال قال النبى صلعم *
اوحى الله عزّ وجلّ الى داود كما لا تضيق الشمس على
من جلس فيها كذلك لا تضيق رحمتى على من
دخل فيها وكما لا تضرّ الطيرة من لا يتطيّر منها كذلك
لا ينجو من الفتنة المتطيّرون تا اينكه در علم هيئت
ميفرمايد والنّظر فى هيئة الافلاك وحركاتها
جوازه لا يخلو من قوّة اذا لم يعتقد فيه ما يخالف الآيات
والاخبار كتطابق الافلاك ولم يجزم بما لا
برهان عليه وانّما قال به على سبيل الاحتمال وامّا

ماذكره

ماذكره الشهيد من استحباب النّظر في علم الهيئة
فانّما هو اذا ثبتت مطابقة قواعده لما هى عليها فى
نفس الامر وعدم اشتماله على قاعدة مخالفة لما
ظهر من الشريعة والّا فيكون بعضها داخلا فى
القول بغير علم او فيما حرّم اتّباعه لمخالفة الشريعة
الى اخر ما قال انتهى ما اردتُ ايراده من كلامه
طاب الله ثراه وبدانكه شهيد اول در قواعد
بعد از عبارتى كه از ايشان نقل كرديم كفته است
وان اعتقد انها تفعل الاثار المنسوبة اليها و
الله سبحانه هو المؤثّر الاعظم كما يقوله اهل العدل
فهو مخطى اذ لا حيوة لهذه الكواكب ثابتة بدليل
عقليّ او نقليّ انتهى ما اردتُ نقله بدانكه علماء ما
وغير ايشان كفته اند كه بعضى قائل شده اند و اعتقاد
كرده اند باينطريق كه شهيد ذكر نموده است
وظاهر بعضى از عبارات علما اين است كه صاحب اين

اعتقاد نیز کافر است ولکن ظاهر شهید عدم
کفر است واز عبارتی که از مجلسي نقل کردیم این مطلب
معلوم میشود وعبارت مجلسي وجمعی دیگر را
پیش گفتیم ونیز شهید بعد از ین عبارت گفته
است واما ما یقال من استناد الافعال الیها
کاستناد الاحراق الی النار وغیرها من العادیات
بمعنی ان الله تعالی اجری عادته انها اذا کانت
علی شکل مخصوص او وضع مخصوص بفعل ما ینسب
الیها ویکون ربط المسببات بها کربط مسببات
الادویة والاغذیة بها مجازا باعتبار الربط العا
دي لا الربط العقلي الحقیقی فهذا لا یکفر معتقده
لکنه مخطی ایضا وان کان اقل خطاء من الاول لان
وقوع هذه الاثار عندها لیس بلازم ولا اکثری
انتهی ومرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه بعد از
نقل این عبارت شهید گفته است غرض طاب

ثم انه من التعلیل

ثم انه من التعلیل المذکور الاشارة الی عدم
ثبوت الربط العادي لعدم ثبوته بالحس کما
کالحرارة الحاصلة بسبب النار والشمس وبرودة
القمر ولا بالعادة الدائمة ولا الغالبة لعدم
العلم بتکرر الدفعات کثیرا حتی یحصل العلم او
الظن ثم علی تقدیره فلیس فیه دلالة علی تاثیر
الحرکات فی الحوادث فلعل الامر بالعکس او کلتاهما
مستندتان الی مؤثر ثالث فیکونان من المتلا
زمین فی الوجود وبالجملة فمقتضی ما ورد من انه
ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها کون *
کل حادث مسببا واما ان السبب هي الحرکة الفلکیة
او غیرها فلم یثبت ولم یثبت ایضا کونه مخالفا
لضرورة الدین بل فی بعض الاخبار ما یدل بظا
هره علی ثبوت التاثیر للکواکب ثم ذکر هذه الاخ
خبار انتهی کلامه وهو حسن وبدانکه حضرت صادق

در توحیدی که بمفضّل بن عُمَر جُعفی فرمودند
در حِکَم و مصالح و فوائد و منافع اسمانها و کوا
کب و عناصر اربعه تفصیلی طولانی میفرماید و منا
فع کبود بودن رنگ اسمانها و منافع بیشمار طلوع
و غروب افتاب را نیز میفرماید از ان جمله این
فرموده اند ترجمه کلام شریف ان حضرت این است
که میفرماید ای مُفضّل فِکر بکن در بلند و پست شدن
افتاب برای انکه در هر سال چهار فصل مختلف پدید
می اید و بعد فواید و منافع چهار فصل را مفصل بیان
و بعد از ان میفرماید ای مفضّل فکر بکن در حرکت
افتاب بحرکت خاصّه خودش در بروج دوازده
گانه و تدبیر صانع قدیر در ان بدرستیکه
باین دَوْر تمام میشود سال و بعمل می اید فصول
چهارگانه که بهار و تابستان و پاییز و زمستان
بوده باشد و در این مقدار از حرکت افتاب

غلّها و میوها

غلّها و میوها میرسد تا وقتیکه بنهایت برسند
و کارشان تمام میشود و باز در سال دیگر تخم و
ثمارا از سر میگیرند ایا نمی بینی تو که سال
شمسی مقدارش حرکت افتابست از اول
حَمَل و سایر بروج تا اول حمل و باین سال
ل و امثال ان می پیمایند زمانها را از زما
نیکه خدا بتعالی عالم را افریده است تا هر عصر و
زمانیکه خواهند از بعد از این و باینها حساب
میکنند اوقات عمرهای خود را و اوقات قروض
و اجارات و معاملات و سایر امور خود را
و بحرکت خاصه یکدوره افتاب کامل میشود
سال شمسی و بان حساب همه زمانها مضبوط
میگردد و بعد از ان میفرماید ای مفضّل *
استدلال کن بماه که در ان دلالتی است نمایان
بر وجود خداوند عالمیان که عامّه ناس در معرفت

ماهها بکار میفرمایند و سال قمری را بان می
شناسند اما با سال شمسی که مبنی بر حرکت آفتا
بست موافق نیست زیرا که سال قمری همه جهار
فصل را فرو نمیگیرد و نشو و نمای میوه جات
و اشجار در ان مدت تمام نمیشود و باین سبب
ماهها و سالهای قمری از ماهها و سالهای
شمسی تخلف میکنند و ماهی از ماههای
قمری مانند ماه مبارک رمضان گاهی در زمستان
و گاهی در تابستان میباشد ای مفضل فکر
کن در روشنی و تابش ماه در ظلمت شب
و منفعت ان زیرا که بان مصلحتی که گفتیم که در
تاریکی شب هست از برای استراحت حیوانات
و سردی هوا برای صلاح ایشان و نباتات
بان پس مصلحت در ان نبود که همیشه در نهایت
ظلمت باشد که هیچ روشنی در ان نباشد

و هیچ عملی از ان اعمال در ان متمشی نگردد
زیرا که بسیار است که مردم محتاج میشوند
که در شب کار کنند برای تنگی وقت بر ایشان
بجهت اتمام اعمال ایشان که در روز کرده اند
یا برای شدت گرمی هوا در روز پس شب از
جهت نور ماه بسیاری از کارها را میکنند ما
نند شخم کردن زمین و خشت مالیدن
در شب و چوب بریدن و مانند این کارها
پس مدبر شب و روز و خالق ظلمت و نور
ماه را یاور گردانیده است برای خلق در امر
معاش ایشان در وقتیکه محتاج بان شوند
و انسی گردانیده برای مسافران که در شبها
حرکت کنند و باز چنان مقدر گردانیده که در
بعضی از شبها در تمام شب باشد و در بعضی از
شبها در بعض شب باشد و در بعضی از شبها

اصلا نباشد و نور شب را کمتر از نور آفتاب کردانیده که اگر مانند آفتاب میبود منفعت شب بر طرف میشد و مردم مشغول روز در امر معاش خود در حرکت میبودند و سکون و راحت بر ایشان حرام میشد و موجب هلاک ایشان میگردید و در تغییر احوال ماه که گاهی بدر است و گاهی هلال است و گاهی در بوته محاق و گاهی در عقده خسوف و وبال و در هنگامی زاید و در زمانی ناقص تنبیهی است بندگان را بر قدرت خداوندی که خالق اوست و میگرداند او را باین طریق بجهت صلاح عالم و مصالح بندگان پس آنحضرت بعد از آن میفرمایند فکر کن ای مفضل در کواکب و اختلاف حرکت کردن آنها پس بعضی از آنها تغییر نمیکنند مراکز خود شان را از فلک و سیر نمیکنند مگر بطریق اجتماع و مراد آن حضرت از این ها ثوابت

واحتمال

واحتمال میرود که مراد آنحضرت این باشد که حرکت آنها بر وجه سرعت نیست و نیز حرکات آنها نسبت بیکدیگر تفاوتی ندارد مثل کواکب سبعه سیّاره که حرکت بعضی از آنها اسرع از بعضی دیگر است بلکه حرکت ثوابت همه بر یک نحو است پس بعد از آن میفرمایند و بعضی دیگر از کواکب سیر آنها از یکدیگر جداگانه است و در حرکت از یکدیگر جدا میشوند و از برجی ببرجی دیگر حرکت مینمایند و مراد آن حضرت از اینها کواکب سبعه سیّاره است پس فرمودند برای هر یک از آنها دو حرکت مختلف میباشد یکی حرکت عام است با فلک که از برای همه کواکب است و آن حرکت شبانه روزی است که از مشرق بجانب مغرب است و دیگری حرکت خاصه است از برای هر یک از آنها بتنهائی که از مغرب بسوی مشرق است مانع

مورچه که بر روی سنگ آسیاب راه رود بجانب
چپ و آسیاب سیر میکند بجانب راست پس
مورچه دو حرکت مختلف دارد یکی باراده
خودش که از پیش روی خود حرکت میکند
ویکی بجبر که آسیاب انرا به پس میکرداند پس
بعد ازان کلامی میفرمایند که ترجمه ان بر وجه
اختصار این است که از اختلاف حرکت انها ظاهر
میشود که اینها خالق و مدبری دارند که
از برای هر یک اندازه مقرر فرموده و بر حسب
طبیعت و اتفاق نیست چنانچه فرقه معطله
میکویند که کواکب بطبایع خود متحرک اند بدون
خالق و مدبری و اکر چنین بود که انها میکو
یند باید که حرکت همه کواکب بر یک طریق بوده
باشد پس بعد ازان ان حضرت میفرمایند
اکر کسی بکوید بچه جهت بعضی از نجوم ثابت اند

وبعضی

وبعضی انتقال کننده اند از برجی ببرجی
جواب میکوئیم اکر حرکت همه بر یکطریق می
بود و اختلاف در اوضاع انها نسبت بیکد
یکر نمی بود هر اینه دلالتی که اوضاع نجوم
میکنند بر حوادث اینده باطل میشد زیرا که
انچه استدلال کرده میشود بانتقال کوا
کب سیاره از برجی ببرجی و اختلاف او
ضاع ایشان نسبت بیکدیکر و نظراتی که
بهم میرسد از اختلاف حرکات انها بامور دیکر
ریکه بعد ازین در عالم حادث خواهد شد
و اکر جمیع کواکب بحرکات سریعه سیر میکر
دند و نیز حرکات همه بر یکطریق بود از برای
کواکب سیاره منازل و بروج بر طرف میشد
زیرا که انتقال کواکب سیاره بمحاذات صورتهای
که از ثوابت انتزاع کرده اند میتوان دانست

مانند مسافری که از منزلی بمنزلی رود و از
شهری بشهری منتقل کردد و اکر همه با هم
بر وجه اجتماع حرکت میکردند یا حرکات همه
سریع بود اینمعنی بعمل نمی امد و مصالحی که در
این انتقالات منظور است بر طرف میشد
و دران کسی میتوانست بکوید که چون
حرکات همه انها بر طریق واحد و حال وا
احد است باعث این میشود که حرکات انها
مستند باشد بطبایع خود شان بدون
خالق و مدبری پس اختلاف حرکات انها
و انتقال از برجی ببرجی و انچه حاصل میشود
از نظرات بیکدیکر و چیزیکه در اینهاست
از مصالح دلیلی است ظاهر بر اینکه حرکات
و اوضاع اینها بتقدیر خالق و مدبر انهاست
نه بر حسب اتفاق و طبیعت خود شان چنانچه

طایفه معطله

طایفه معطله و ملاحده میکویند و بدانکه
ان چه انحضرت فرموده اند که از طبیعت
دو حرکت مختلف بعمل نمی اید ممکن است
که مراد ان حضرت این باشد که طبیعت ده
هری که این طایفه میکویند که اشیا بانها
منسوبند و مؤثر در عالم میدانند شعور
و اراده ندارند و از طبیعت بی شعور
بغیر از یک فعل بعمل نمی اید چنانچه از اتش
سوختن و از اب سرد کردن بعمل می اید
یا انکه مراد ان حضرت این باشد که افعال
مختلفه که منطبق بر قانون حکمت باشد
معلوم است که از طبیعت عدیم الشعور
بر نمی اید چنانچه اتش که طبیعت ان سوزا
نیدن است چیزی را که باید بسوزاند و از
سوختن ان ضرری بکسی نمیرسد انرا میسوزاند

وچیزی راکه نباید بسوزاند که از سوختن ان
ضرر بکسی میرسد و مصلحت نیست از ان هم
میسوزاند زیراکه بغیر از یکفعل سوختن
دیکر چیزی از ان بر نمی اید و شعور هم ندا
رد که هرجا مصلحت است بسوزاند و هر جا
ضرر دارد و مصلحت نیست نسوزاند پس
مراد انحضرت انست که این دو حرکت مختلف
کواکب نسبت بیکدیکر که اختلافش موافق حکم
عظیم و مصالح جلیله است از طبیعت یا دهر و
زمان که هیچ یک اراده و شعور ندارند صدورش
و روش محالست پس بعد از ان انحضرت میفرما
یند فکر کن ای مفضّل در ستارکانی که ظاهر
میشوند در بعضی از سال و پنهان میشوند
در بعضی از سال مثل ثریّا و جوزا و دو شعرا
و سُهیل زیراکه اکر همه اینها در یکوقت ظاهر

میشوند

میشدند استدلال بظهور هر یک بر فصول
و احوال مختلفه مردم از برای بعضی امور خو
دشان نمی توانستند بکنند چنانچه حال
بطلوع بعضی استدلال میکنند بر رسیدن
میوه ها و ببعضی دیکر بر بار کرفتن شترها و ببعضی
بر دخول فصلها چنانچه بعضی از کواکب را کاه
ظاهر و کاه پنهان قرار داده و بعضی را دایم
الظهور قرار داده که هرکز پنهان نمی شود
مثل بنات النعش صُغریٰ که هفت ستاره اند
وجُدَیْ و فَرْقَدان از جمله انهاست برای
انکه مصلحت در انست که بعضی چنین باشند
تا علامتی چند باشد از برای دانستن قبله و
چهار طرق و مسالک در دریا و صحرا تا انکه
میفرمایند و در این دو امر مختلف در هر یک
مصلحتی عظیم هست که اکر یکی بعمل نمی امد

مصالح بسيار فوت ميشد وبعد ازان ميفرمايند
ودر ستاركان منافع بي پايان هست زيرا
كه علامت اند بر اوقات بسياري از اعمال
كه اوقات انها دانسته ميشود مثل زراعت و
درخت كاشتن وسفر دريا وصحرا وعلامت
اند براي حدوث حوادث بسيار در ازمنه
از وزيدن بادها وباريدن بارانها وحصول
سرما وگرما وبانها هدايت مي يابند مسافرانی كه
در شبها از براي قطع كردن بيابانهاي تاريك
بروشنائي انها وقطع كردن درياهاي هائله
وبعد ازان منافع بسيار با ذكر ميفرمايند
كه اگر همه را ذكر نمائيم كلام بطول مي انجامد
مؤلف گويد كه از ترجمه قدري از كلمات
انحضرت كه بمفصل فرموده اند ودر اينجا
ذكر نموديم معلوم ميشود كه اوضاع كواكب از تقدير

وتقدير خالق

وتقدير خالق خبير وبصير تاثيري در اين عالم
دارند كه اوضاع انها علامات وامارات است
بر حدوث بعضي از حوادث در اين عالم ونيز
مطالب وفوايدي ديگر از كلمات انحضرت
ظاهر ميشود كه بر صاحبان علم وفهم مخفي نيست
ونيز مستفاد ميشود كه علم نجوم وعلم هيئت
علم شريفي ميباشند وبدانكه از احاديث
وعبارت علما كه ذكر نموديم معلوم شد كه علم
نجوم علم شريفي است وتعليم وتعلم ان جايز است
بهمان تفصيلي كه در اول گفتيم وبدانكه
سئوال از علم هيئت نيز شده بود پس در جواب
ميگوئيم كه از انچه گفتيم معلوم شد كه نظر كردن
در علم هيئت وتعليم وتعلم ان جايز است بلكه
جمعي از علما انرا مستحب ميدانند مثل شهيد اول
وغيران چنانچه عبارت انها را ذكر نموديم *

١٠٣

وبدانکه مراد بعلم هیئت تفکر در دوران
افلاک ودانستن قدر حرکات انها وضبط
اختلاف حرکات کواکب واستخراج مواضع شمس
وقمر وسایر کواکب سیارات وخبر دادن
از وقوع کسوف وخسوف ورؤیت اهله
ومانند اینهاست واین علم هیئت علمی است
شریف ودر شریعت مقدسه فواید بسیار
دارد که دانستن اینعلم برای معاملات واز منه
عبادات ودانستن عرض وطول بلاد برای
تعیین قبله ومانند اینها لازم است چنانکه
فوائد از پیش کفتیم واستخراج احکام وخبر دادن
از حوادث اینده علم نجوم است وخبر دادن
از وقوع کسوف وخسوف ورؤیت اهله از احکام
نیست که داخل در علم نجوم باشد بلکه از باب
حساب است وحکم اینست که بکوید کسوف

وخسوف

وخسوف علامت اینست که فلان حادثه و
فلان امر در عالم یا در فلان مملکت واقع
میشود واین حکم داخل در علم نجوم است و
بدانکه استخراج حرکات کواکب وخبر دادن
از وقوع کسوف وخسوف ورؤیت اهله
که علم هیئت است قواعد ان مضبوط است
واز این جهت است که انچه در باب رؤیت
اهله وکسوف وخسوف در تقاویم مینویسند
مطابق میشود واکر بر سبیل ندرت خطا
بکند ان از مستخرج است که دقت نکرده است
ودر حساب سهو کرده است واما احکام
منجمین چون بنای انها بر ظن وتجربه است از این
جهت کاهی تخلف میکند وکاهی مطابق میشود
وانچه محل خلافست که ایا جایز است یا
جایز نیست ان احکام منجمین است نه علم هیئت هیئت

بلکه علم هیئت مستحب است چنانچه پیش کفتیم
و تفصیل احکام منجمین را هم در اول نامه
کفتیم **فصل دویم** در بیان جواب از
سئوال دویم است پس میکوئیم که بقدرت
خدای تعالی رفع نحوست ساعت بتوکل
و دعا و توسل بخدا و صدقه دادن میشود
چنانچه عبارت جمعی از علما و بعضی از احا
دیثی که در اینمطلب وارد شده است در
جواب از سئوال اول ذکر نمودیم و همچنین
رفع بلاها بدعا و صدقه میشود و حقیر در
کتاب هدایة الطالبین و کتاب جامع المواعظ
اینمطلب را بیان کرده ام و نیز در کتاب بحر الفوائد
که چند جلد است و در غالب علوم نوشته ام
اینمطلب را نوشته ام و دعاهائیکه در باب همه
امراض وارد شده است از پیغمبر صلعم و ائمه طاهرین

و سایر مطالب

و سایر مطالب و حاجات از آیات قران و ادعیه
وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام و اسما
الله همه را در انجا ذکر نموده ام بلکه از همه پیغمبران
و اوصیای انها وارد شده است که دعا و صدقه
رفع همه بلاها را میکند و اینمطلب محل
شبهه نیست و اکر بخواهیم هم احادیثی که در
این باب وارد شده ذکر نمائیم کتاب بسیار بزرک
می میشود از این جهت اکتفا مینمائیم بذکر بعضی از
انها در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده است که انحضرت فرمودند
میانه من و مرد منجمی زمینی بود که بشراکت بود
خواستیم انرا قسمت نمائیم پس ان منجم ساعت سعدی
بجهت بیرون رفتن خودش تعیین کرد و ساعت
نحسی برای بیرون رفتن من مشخص نمود پس
ان منجم در ان ساعت سعد بیرون رفت

ومن دران ساعت نحسی که او مشخص کرده
بود بیرون رفتم پس چون زمین را قسمت
نمودیم بهترین دو قسمت بمن افتاد و بدترین
دو قسمت باو افتاد پس ان منجم دست راست
خودش را بر دست چپ زده در نهایت تعجب
و کفت من هرکز چنین روزی ندیده بودم
من کفتم وای بر تو این چه چیز است که میکوئی
او کفت من منجمی هستم ماهر و ساعت سعدی
برای بیرون رفتن خودم و ساعت نحسی برای
بیرون رفتن شما تعیین کردم چکونه شد که
بهترین دو قسمت بشما رسید پس ان حضرت
فرمودند من حدیثی از برای تو بکویم که
پدرم بمن فرمودند که حضرت پیغمبر صلعم فرمودند
هرکسیکه دوست داشته باشد که خدا نحو
ست ان روز را از او دفع نماید اول روز صدقه

بدهد خدا

بدهد خدا نحوست ان روز را از او دفع کند
و هرکسیکه بخواهد که خدا نحوست شب را
از او دفع کند اول شب صدقه بدهد خدا
نحوست ان شب را از او دفع کند پس در وقت
بیرون رفتنم صدقه دادم این بهتر است از
دانستن تو علم نجوم را مؤلف کوید این حدیث
دلالت میکند بر اینکه نحوست ساعت و
غیر ان دفع میشود بصدقه و اینکه سزاوار
نیست ملاحظه نحوست را کردن بلکه
وارد در دفع نحوست و مانند ان توسل
جستن بچیزهائی است که وارد شده است
از پیغمبر صلعم و ائمه طاهرین از دعا کردن و صدقه
دادن و توکل بر خدا کردن شیخ صدوق
طاب الله ثراه در کتاب من لا یحضره الفقیه از
امام محمد باقر ع روایت کرده است که فرمودند

نوشته را پس بدء و در کافی و غیر ان مرویست
که صدقه قرض را ادا میکند و باعث برکت
و زیاد شدن مال میشود و نیز مرویست
که فرمودند کسیکه در راه خدا چیزی بدهد
خدا صد هزار مقابل عوض باو عطا میفرماید
و از امیرالمؤمنین ع مرویست که فرمودند مداوا
کنید مریض های خود را بصدقه و دفع
کنید بلاها را بدعا کردن و طلب رزق
کنید بصدقه دادن و نیز مرویست که صدقه
رد میکند قضای مبرم را و نیز مرویست
که صدقه هفتاد بلا از بلاهای دنیا را
از صاحبش دفع میکند و نیز مردن بد را
از او دور میکند که هرکز بمردن بدی نمیرد
و در اخرت نیز صدقه ذخیره او خواهد بود
و بدانکه در احادیث وارد شده است

که پیغمبر

که پیغمبر صلعم و همچنین عیسی مکرر خبر داده
اند که فلان شخص امروز خواهد مرد و بعد
نمرده است ان حضرت از او سؤال کرده اند
معلوم شده که چیزی صدقه داده است
فرموده اند بواسطه این صدقه فوت تو
تاخیر افتاد و در احادیث وارد شده است
که بعضی از روزهای هفته نحس است برای
بعضی کارها بد است و همچنین بعضی روز
ها در هر ماهی نحس است و برای بعضی کا
رها خوب نیست و ان روزها را معین
فرموده اند مثل انکه فرموده اند حجامت
نکنید روز چهارشنبه که روز نحسی است
ولکن فرموده است که ایة الکرسی بخوان
و هر روز و هر وقت که میخواهی حجامت کن
و نیز در احادیث وارد شده که در هر روز

نیکوئی و صدقه بر طرف میکند فقر را و
زیاد میکند عمر را و دفع میکند از صاحبان
ه خود هفتاد مردن بد را و نیز در همین کتاب
از حضرت رسول ص روایت کرده است که فر
مودند خدای یکتا هر آینه دفع میکند *
بصدقه دردها و بلاها و غرق شدن
در دریا و سوختن و خانه بر سر خراب شدن
و دیوانگی را و بهمین نحو هفتاد نوع از
آفات و بلاها را شمردند که خدا ببرکت
صدقه آنها را از صاحب صدقه دفع میفرماید
و در کتاب کافی مرویست از امام جعفر صادق
ع که فرمودند چاره نمائید بیماران خود را
بصدقه و دور نمائید بلا را بدعا و طلب
نزول رزق کنید بصدقه بدرستیکه صدقه
رهانیده میشود از میانه چانه هفتصد شیطان

یعنی هفتصد شیطان او را وسوسه میکنند
و او را منع میکنند از دادن صدقه پس چون
ملتفت آنها نشود و آن صدقه را بدهد
گویا از دهن شیاطین رهانیده است و نیست
چیزی نزد شیطان سنگین تر از صدقه
که بمؤمنی داده شود و این صدقه واقع میشود
در دست خدا پیش از آنکه واقع شود در
دست بنده یعنی آنچه برای خدا بمستحق داده
شود در حقیقت بخدا داده میشود و
خدا آنرا بازیافت میفرماید و ثواب آن بر
اوست که عطا فرماید و نیز از پیغمبر ص مرویست
که فرمودند چرا صدقه ندهد کسی از
روز خودش بدرستیکه نوشته فوت
بملک الموت داده میشود پس آن بنده صدقه
میدهد پس گفته میشود بملک الموت که آن

حذر باید کرد از بعضی کارها مثل حجامت یا
سفر کردن یا جامه نو بریدن یا نوره کشیدن
و سایر کارها صدقه بده و دعا بکن و توکّل
بر خدا بکن وان کارها را بکن خلاصه رفع
نحوست بعضی ایام برای بعضی کارها بصدقه
و دعا میشود و امّا دعا کردن پس حدیث
است که فرمودند الدّعاء یردّ القضا
یعنی دعا ردّ میکند قضا را و از میسر بن
عبد العزیز مرویست که حضرت صادق
بمن فرمود ای میسر دعا بکن و مگو که هم
مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه
نزد خدا منزلتی هست که بان نمیتوان رسید
مگر بدعا و سئوال کردن و اگر کسی دهان
خود را ببندد و دعا نکند و سئوال ننماید
از خدا چیزی باو نمیدهند پس طلب کن تا

خدا عطا فرماید ای میسر هر کس دری را بسیار
بکوبد البتّه آن در را برروی او میگشایند
و نیز از امام رضا مرویست که فرمودند
دعا رد میکند قضا را اگرچه آن قضا از آسمان
نازل شده باشد و محکم گردیده باشد که
بسبب دعا خدا انرا رد میکند و نیز انحضرت
فرمودند بر شما باد دعا کردن که آن شفای
همه دردها و ناخوشیهاست و از این قبیل
احادیث بسیار است و از حضرت امام رضا
مرویست و نیز از کتب بعضی از پیغمبران
بنی اسرائیل مرویست که بیکی از پیغمبران
گذشته وحی رسید که پیغام بکن بفلان
پادشاه که عمر تو باخر رسیده اماده باش
که قبض روح ترا خواهیم کرد چون پیغام
باو رسید خود را از تخت بزیر انداخت

و تضرّع و زاری بسیار کرد و از خدا مهلت
خواست تا پسرش که طفل بود بحدّ بلوغ
رسد خدا دعای او را مستجاب کرد و
پانزده سال دیگر عمر باو کرامت فرمود
پس میگوئیم که خدا در ازل عالم بود بانکه
پادشاه دعا خواهد کرد و دعای او را
مستجاب خواهد فرمود ولکن ملائکه عالم
بلوح محفوظ این علم را نداشتند و نیز
بیمار دیگر که صدقه خواهد داد و دعا خواهد
کرد و فوت نخواهد شد خدا در ازل انرا
میدانست ولکن ملائکه پیش از صدقه و
دعا آن علم را نداشتند و از این جهت است که
در احادیث وارد شده که خدا را دو علم
میباشد یکی علمی است پوشیده در خزانه
غیب خودش که هیچ کس را باو مطلع نکرد انیده

و یکی علمی است که او را ظاهر ساخت و تعلیم
نمود ملائکه و پیغمبران خود را خلاصه اینست
که شکّی نیست که صدقه و دعا رفع نحوست
ساعت و رفع انواع بلاها را میکند و باعث
طول عمر و زیاد شدن مال و سعادت دنیا
و اخرت میشود و دفع غرق شدن و سوختن
و خانه بر سر خراب شدن و فقر و دیوانگی
و سایر بلاها را میکند و تفصیل اینکه صدقه
و دعا باعث این چیزها میشود و منافات
با قضا و قدر ندارد در رساله وسیلة
النجاة که بخصوص این مسائل تالیف کرده ام
نوشته ام هر کس میخواهد بتفصیل مطلع شود
رجوع بان رساله نماید و در اینجا بسیار مختصر
کردیم **فصل سیم** در بیان جواب از سئوال
سیم است و سئوال سیم این است که اسمانها

موافق ایات قران واحادیث هفت میباشند
وحکما وعلمای علم هیئت نه فلك ضبط کرده اند
وقول حکما وعلمای هیئت منافات باقران
واحادیث دارد پس در جواب میکوئیم که
قول علمای هیئت با ایات واحادیث منافات
ندارد زیرا که بلسان شرع فلك هشتم را که فلك
ثوابت است کرسی می نامند وفلك نهم را
که علمای هیئت وحکما از فلك الافلاك و فلك
الملس میکویند بلسان شرع از عرش می نامند
وحرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است
که در شبانه روزی یك دوره قطع میکند
بفلك نهم منسوب میدانند چنانچه علمای هیئت
نیز باین قائل اند واز احادیث هفت فلك و
کرسی وعرش وحجب وسرادقات بسیار
ظاهر میشود ولکن حکما اثبات سرادقات وحجب را

نکرده اند ونفی انها را هم نکرده اند پس
میکوئیم که انچه علمای هیئت در اثبات نه
فلك کفته اند با ایات واحادیث منافاتی در
معنی ندارد بلکه از حیثیت لفظ تغایر دارد
که بلسان شرع فلك هشتم را کرسی وفلك
نهم را عرش می نامند وانچه در احادیث
وایات وارد شده است که هفت اسمان
است حمل کرده شده است بر هفت فلك
کواکب سبعه سیاره که مدار احکام غالبا
این هفت کواکب است وبدانکه انچه حکما
در خصوص افلاك کفته اند در اینجا بر وجه
اختصار ذکر مینمائیم اعلم ان الحکماء اثبتوا
افلاکا تسعة لانهم وجدوا اولا لجمیع الکواکب
حرکة سریعة من المشرق الی المغرب وهی التی
بها یتحقق طلوعها وغروبها وبها یتحقق اللیل

والنهار * وهی المسماة بالحرکة الیومیة وبالحرکة
الاولی وبحرکة الکل فاثبتوا لها فلکا واحدا
یشتمل علی الجمیع ثم وجدوا للکل من الکوا
کب السبعة المعروفة بالسیارة حرکة من المغرب
الی المشرق مخالفة لحرکة اخری منها فی السرعة
والبطوء فاثبتوا لکل واحدة منها فلکا ثم و
جدوا لجمیع الکواکب التی هی غیر السبعة حرکة
واحدة غربیة بطیئة جدا فاثبتوا لها فلکا
علیحدة فحصلت تسعة افلاك لتسعة حرکات
وهی المسماة بالافلاك الکلیة واما خصوص
عدد التسعة فجزم الاکثر بانه لا اقل منها واوهی
المحقق الطوسی فی التذکرة علی ما حکی عنه کون
الافلاك ثمانیة وربما یحکی عن العلامة انه قال
فی محضر المحقق المذکور یمکن ان تکون الافلا
ك الکلیة سبعة فقط ومع ذلك قال بالافلاك

الکثیرة الجزئیة ثم ما ذکر هو الکلام فی جانب القلة
واما فی جانب الکثرة فلا قطع بل قیل یحتمل ان
یکون کل من الثوابت او کل طائفة منها فی
فلك علیحدة وان تکون افلاکا کثیرة غیر
مکوکبة فان القدماء قالوا کل واحد من افلا
ك الکواکب السبعة یشتمل علی افلاك اخر جزئیة
مفروزة عن کلها متحرکة بحرکة اخری غیر حرکة
الکل واما المتاخرون فزادوا افلاکا جزئیة
اخری لم نتعرض لها لان ذکرها لا یناسب هذه
الرسالة **فصل چهارم** در بیان جواب
از سئوال چهارم است وان اینست که از
کجا معین شده که شمس در فلك چهارم است
وهمچنین سایر کواکب سبعه سیاره باین
ترتیبی که حکما وعلمای هیئت کفته اند چه
دلیلی بر این ترتیب است جواب میکوئیم بدانکه

ترتیب کواکب سبعه سیاره باین طریق است
که قمر در فلك اول است و عطارد در فلك
دوم است و زهره در فلك سیم است و شمس
در فلك چهارم است و مریخ در فلك پنجم است
و مشتري در فلك ششم است و زحل در
فلك هفتم است و این ترتیب در میانه حکما
و علماي هیئت و منجمین اشتهار زیادی دارد
و حکما و علماي هیئت و راصدین ارصاد کثیره
با دله حسیه و براهین معتبره مثل دلیل کسف و
دلیل اختلاف منظر و غیر اینها از مؤیدات
متعدده ثابت کرده اند این ترتیب مشهور
را و در همه اعصار سابقه این ترتیب مشهور
بوده و کسي انکار از ان نکرده و خلاف از ان نگفته
اند و این کشف میکند از اینکه باید اصل این
ترتیب از انبیا و اوصیاي انها وارد شده

باشد زیرا که اصل این علم از انها رسیده است
چنانچه در فصل اول گفتیم که ادم و شیث و
ادریس و دانیال و ائمه معصومین عالم بعلم
نجوم و هیئت بوده اند و این علم معجزه ادریس
بوده است و احادیثي که در این باب وارد
شده همه را ذکر نمودیم از ان جمله حدیثي
ذکر نمودیم که وقتیکه خدا ادم را بزمین فرستاد
علم هر چیز را باو شناسانید و از ان جمله
علم نجوم و طب را باو شناسانید و پیش گفتیم
که از این حدیث و سایر احادیث مستفاد مي
شود که شناختن کواکب و اسم انها و چیزهاي
دیگر همه از حضرت ادم و سایر پیغمبران رسیده
باشد و ممکن است که ترتیب کواکب سیاره
باین طور یکه از اول تا بحال اشتهار دارد
از این بزرگواران رسیده باشد و نیز میگوئیم

خلاصه انست که خلاف این ترتیب را تا بحال
کسي نگفته است بلکه این ترتیب مسلم شده است
و از انچه پیش گفتیم مستفاد میشود اصل این
ترتیب از انبیا و اوصیا رسیده باشد پس
در اینصورت اگر کسي خلاف این ترتیب را
بگوید باید بدلیل قطعي ثابت نماید و بمجرد
احتمال که شاید باین ترتیب نباشد با این
اشتهار از اول تا بحال و تفصیلات دیگر
که ذکر نمودیم راهي ندارد فصل پنجم در
بیان جواز سئوال پنجم است و ان انست
که منجمین بعضي از کواکب را سعد و بعضي را
نحس میدانند و فرنگي منکر است ایا سعد
و نحس حقیقت دارد یا نه و از شارع هم چیزي
در این باب رسیده است یا نه پس در جواب
میگوئیم از بسیاري از احادیث ظاهر میشود

که بعضي از کواکب سعد اند و بعضي نحس اند
و چند حدیث که سعد و نحس کواکب از انها
ظاهر میشود پیش گفتیم از ان جمله دو حدیث
است که در فصل اول ذکر کردیم که فرمودند
زحل کوکب امیر المومنین است و حضرت صادق
از سعد یماني پرسیدند که زحل نزد
شما منجمین چیست عرض کرد نحس است ان
حضرت فرمودند این را مگو بلکه زحل کوکب
امیر المؤمنین است و از این دو حدیث ظا
هر میشود که کواکب بعضي سعد اند و بعضي
نحس اند و نیز در بحار از کتاب نجوم روایت
کرده است از امام جعفر صادق که در تفسیر قول
خداي تعالی في یوم نحس مستمر فرمودند کان
القمر منحوسا بزحل و از این حدیث ظاهر میشود
که زحل نحس است ولکن ضرري بمطلب ما ندارد

در ساير چيزها كه بعضى منجمين ميكفتند كه
خلاف بود ائمه معصومين با نها ميفرمودند
چنين نيست بلكه چنان است و در اين ترتيب
كواكب سيّاره ائمه طاهرين خلاف انرا نفرموده اند
مثل اينكه حضرت امام جعفر صادق بسعد يماني
منجم فرمودند زحل نزد شما چيست عرض كرد
زحل نحس است انحضرت فرمودند اين را
مكو بلكه زحل كوكب حضرت امير المؤمنين است
و در حديث ديكر ان حضرت فرمودند كه زحل
در اسمان هفتم است وان نجم انبيا و اوصيا
و نجم امير المؤمنين است و مراد از نجم ثاقب
كه خدا در قران فرموده است همين زحل است
واين دو حديث را در فصل اول ذكر نموديم
خلاصه انست زحل را كه حكما و علماي هيئت
و منجمين با دله و براهين ثابت كرده اند كه در

فلك هفتم است ان حضرت هم فرمودند در فلك
هفتم است اكر در ترتيبي كه اهل هيئت براي كوا
كب سبعه كفته اند اختلافي بود و باين ترتيب
نبود ائمه طاهرين ميفرمودند و از اينكه ان
حضرت فرمودند زحل در اسمان هفتم است
چنانچه انها كفته اند ظاهر ميشود كه اين ترتيب
كه علماي هيئت كفته اند صحيح باشد زيرا كه
علماي هيئت هر يك از اين كواكب را با دله ثابت
كرده اند كه در فلان فلك است و زحل را
هم بهمين ادله ثابت كرده اند كه در فلك
هفتم است و از قول معصوم قطعي شد كه در
بابت زحل دليل انها صحيح بوده و خطا نكرده
اند پس در ساير كواكب هم معلوم ميشود
كه دليل انها خطا نكرده است زيرا كه ادله
در اثبات زحل و ساير كواكب يكي است *

زیراکه مطلب ما اثبات این است که کواکب*
بعضی سعد اند و بعضی نحس اند و این هر دو
حدیث دلیل براینمطلب میباشند و تفسیری
دیگر هم برای یوم نحس مستمر وارد شده است
که در اینجا مقام ذکر آن نبود و بدانکه از
این حدیثی که گفتیم ظاهر میشود که زحل
نحس است چنانچه منجمین میگویند و از آن
دو حدیث که در فصل اول ذکر نمودیم ظا
هر میشود که زحل سعد است و توجیهی از
برای وجه جمع میانه این حدیث و کلام
منجمین با آن دو حدیث در فصل اول بعد از
ذکر آن دو حدیث گفتیم و نیز از حدیث سفیان
بن عمر و چند حدیث دیگر و عبارت مجلسی
و سایر علما که پیش ذکر نمودیم ظاهر میشود
که کواکب و بروج بعضی سعد اند و بعضی نحس اند

ازانجمله

از آن جمله حدیث دهقان است که در فصل
اول گفتیم که وقتیکه حضرت امیر المؤمنین اراده
رفتن بجنگ نهروان فرمودند دهقانی از
عجم خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد امروز
کواکب منحوسه در طالع اند و کواکب مسعوده
از آنها نحوست فرا گرفته اند تا آخر حدیث
که بر وجه اختصار گفتیم و سعادت و نحوست
کواکب و بروج از آن ظاهر میشود و نیز از
حدیثی که گفتیم در فصل اول از تقسیم کردن
زمینی که بشراکت بود میانه حضرت امام جعفر
صادق با آن شخص منجم سعد و نحس کواکب و
نظرات آنها معلوم میشود و نیز از احادیثی
که پیش گفتیم که فرمودند سفر کردن و تزویج
کردن در وقتیکه قمر در عقرب است خوب نیست
سعد و نحس کواکب و بروج ظاهر میشود خلاصه

انست که ممکن است که این سعد و نحس کواکب
و بروج و نظرات انها که از اول تا بحال
زیاد دار د اصل ان از انبیا و اوصیا رسیده
باشد چنانچه اینمطلب از انچه در فصل پیش
از این فصل کفتیم ظاهر میشود بلکه مزاج کوا
کب را نیز این بزرکواران بیان فرموده اند
چنانچه از روایت سلطان بن خالد که بعد
میکوئیم معلوم میشود و بدانکه ایام هفته و
روزهای هر ماهی موافق احادیث بعضی
سعد اند و بعضی نحس اند چنانچه در رساله
وسیلة النجاة بر وجه اختصار ذکر نموده ایم
و نیز از بعضی احادیث مزاج کواکب و اوج و
حضیض انها معلوم میشود از ان جمله روایت
سلیمان بن خالد است که در کتاب کافی روایت
کرده است از امام جعفر صادق ع و در این حدیث

اخضرت بیان

ان حضرت بیان مزاج کواکب و اوج و حضیض انها را
ذکر میفرمایند و میفرمایند مریخ کوکبی است
حار و زحل کوکبی است بارد و چون حدیث
طولانی بود ذکر نکردیم فصل ششم در
بیان جواب از سئوال ششم است و ان این
است که ایه شریفه انا زینا السماء الدنیا بزینة
الکواکب ظاهر در اینست که همه کواکب در اسمان
اول باشند و منجمین همکی کفته اند که بغیر از
قمر دیکر هیچ کوکبی در اسمان اول نیست پس
در جواب میکوئیم که حقتعالی در سوره و
الصافات میفرماید انا زینا السما الدنیا
بزینة الکواکب و در سوره حم سجده میفرماید
و زینا السماء الدنیا بمصابیح و در سورة الملک
میفرماید و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح
وجعلناها رجوما للشیاطین بدانکه ظاهر

این ایات انست که همه کواکب در اسمان دنیا با
باشند چه مراد بدنیا دنو و نزدیکی است و
اسمان نزدیک اسمان اول است و از احا
دیث بسیار معلوم میشود که باسمان دنیا
اسمان اول است از ان جمله حدیثی است
که در علل الشرایع وخصال وعیون از حضرت
امیر المؤمنین مرویست که فرمودند اسم سما
دنیا رفیع است واسم سماء دویم قید وم است
واسم سماء سیم ماروم است واسم باقی اسما
نها را فرموده اند وما موضع حاجت را ا
حدیث ذکر نمودیم ودر چند حدیث است
که بهمین طریق اسمان اول را اسمان دنیا
فرموده اند خلاصه انست که معنی ایه اول
اینست که بدرستیکه ما بیاراستیم اسمان نز
دیکتر را بکره زمین که اسمان اول باشد بار است

ستارگان وافریدن ان بروجهی که بهم
مایلند بجانب ان ومیکن رد از مشا
هده وحفص کلمه بزینة را با ضافه خوانده
نه بتنوین یعنی باراش ستارها و
تخصیص اسمان دنیا بذکر بجهت اختصا
ص انست بقرب مشاهده ومعنی ایه دویم
وسیم انست که ما زینت دادیم اسمان
اولرا بستارگان که مانند چراغ میباشند
در درخشندگی از برای اهل اسمان و
راه نمای بندگانند در زمین در صحراها
ودریاها وگردانیدیم ستارگان را انداختن
گان از برای شیاطین در وقتیکه بجهت
دزدیدن کلمات ملائکه قصد اسمان میکنند
ومیخواهند دزدیده گوش بسخن ملائکه
دارند شعله از ستارگان جدا میشود

وستارگان بجای خود میمانند پس این رجم شعله در شیاطین می پیچد وهمه را میسوزد وبدانکه در این آیات شریفه اشکالی است که مشهور است وآن این است که این آیات دلالت میکند که همه ستارگان یا بیشتر انها در آسمان اول اند وحال آنکه علمای علم هیئت همگی اتفاق کرده اند بر اینکه در آسمان اول بغیر از قمر ستاره دیگر نیست وشش کوکب سیاره دیگر در شش فلک دیگر اند هر کدام در یک فلکی وباقی کواکب که انها را ثوابت میگویند همه در فلک هشتم اند وجواب میگوئیم که نسبت دادن زینت آسمان اول بکواکب باعتبار آنست که کواکب در او دیده میشوند چه فلک در غایت لطافت است ومانع نیست از دیدن انها در ابتدای

نظر کردن

نظر کردن اگرچه اکثر انها در فلک هشتم باشند همچنانکه چراغی که در عقب آینه است دیده میشود در آینه زینت از برای آینه است و حدیثی در فصل اول ذکر نمودیم که حضرت صادق در باب زحل فرمودند که در آسمان هفتم است ونورش سوراخ میکند آسمانها را تا اینکه نورش در آسمان دنیا می افتد مؤید است بر این جوابی که گفتیم واگر کسی بگوید که نور سایر کواکب هم باسمان اول می تابد ونمایان میشوند در آسمان اول پس چرا خدا زحل را در قرآن نجم ثاقب فرموده است وسایر کواکب را نجم ثاقب نفرموده است جواب میگوئیم که شاید باین جهت باشد که نور زحل بیشتر از سایر کواکب در آسمان اول می تابد ونیز میگوئیم

که ممکن است که نسبت دادن زینت باسمان اول باعتبار حس است بجهت انکه چون محسوس میشود ستارگان در آسمان اول توهم میشود باینکه انها در آسمان اول میباشند پس گویا اینکه انها زینت آسمان اول اند وبدانکه جوابی دیگر بعضی گفته اند وان اینست که میتواند بود که نزدیکی بناحیه علیا وعرش اعلی که فلک نهم است که باصطلاح علمای هیئت بوده باشد نه قیاس بزمین پس در اینصورت مراد از آسمان نزدیکتر فلک هشتم خواهد بود که نزدیکتر بعرش است بنا بر سیاق قوله تعالی دَنی فتدلّی پس مراد از آسمان نزدیکتر نزدیکتر بزمین نخواهد بود تا انکه فلک اول که فلک قمر است مراد باشد

بدرستیکه

بدرستیکه ترتیب افلاک گاهی ابتدا میشود بفلکی که نزدیک بزمین است پس فلک قمر فلک اول وفلک ادنی ونزدیکتر خواهد بود وگاهی ابتدا میشود از جانب اعلی پس فلک ثوابت اول افلاکی خواهد بود که کواکب در انست وادنی ونزدیکتر بعرش خواهد بود مؤلف گوید جواب از این وجه میتوان گفت باینکه فلک هشتم را که کواکب ثوابت در ان است بلسان شرع کرسی میگویند تعبیر از ان بکرسی است پس نمیشود که مراد از سماء دنیا در آیات شریفه کرسی باشد ونیز میگوئیم که پیش گفتیم که در احادیث وارد شده است که مراد باسمان دنیا آسمان اول است که فلک قمر باشد وبدانکه وجه سیم از جواب

این اشکال انست که فخر رازی در تفسیر خود
ذکر نموده است وعبارت او بعینه همین
است ولا یبعد وجود کرة تحت کرة القمر
وتکون فی البطوء مساویة لکرة الثوابت و
تکون الکواکب المرکوزة فیما یقارب القطبین
مرکوزة فی هذه الکرة السفلیة اذ لا یبعد
وجود کرتین مختلفتین بالصغر والکبر مع
کونهما متشابهتین فی الحرکة وعلی هذا
التقدیر لا یمتنع ان تکون هذه المصابیح مر
کوزة فی السماء الدنیا فثبت ان مذهب
الفلاسفة فی هذا الباب ضعیف انتهی و
قال فی البحار یمکن ان یکون اکثر الکواکب الثا
بتة وهی التی لم تکن فی ممر السیارات فی فلک
من الافلاک الجزئیة للقمر مساویة حرکته لحرکة
الثوابت فانهم اثبتوا کلا من تلک الافلاک

الجزئیة لدواعی دعتهم الی ذلک مع انه یرد علیهم
علی ذلک اشکالات لم یمکنهم حلها فلا
مانع من اثبات فلک اخر لتصحیح ما فی الایات
والاخبار بحیث لا یخالف قواعدهم المبنیة
علی الظن والتخمین وبالقید المذکور لا ما
نع من جهة الانکساف ایضا انتهی ووجه چهارم
از جواب این اشکال انست که بعضی گفته اند
وعبارت او اینست والمراد بالکواکب فی
الایة الکریمة الشهب المنفضة قریبا منها
ولما کانت تری حسا علی سطح السماء فهی
زینة لها ویؤیده تتمة الایة ای قوله تعالی
وجعلناها رجوما للشیاطین ووجه پنجم از
جواب این اشکال انست که مجلسی اعلی الله
مقامه فرموده اند وعبارت ایشان اینست
ما خطر بالبال القاصر هو ان یکون جمیع الافلا

الشهب المنفضة بمعنی الجزء من الشهاب او السماء قطعة منه

الثمانية التي اثبتوها لجميع الكواكب فلكا وا
حدا مسمى بالسماء الدنيا وتكون غيرها سبع
سموات اخر غير مكوكبة كما انهم يثبتون لكل
من الكواكب افلاكا كثيرة جزئية ويعدون
الكل فلكا واحدا كليا فلا ينافي شيئا من
اصولهم وانما يخالف مصطلحهم ولا عبرة
بمخالفة الاصطلاح وقد ذهب بعض الحكماء
ايضا الى ان الثوابت في فلك القمر وبعد
از اين عبارت كلام بليناس حكيم را كه گفته
است كواكب در فلك قمر اند نقل فرموده
است مؤلف گويد بهترين جوابها جواب
اول است كه ذكر نموديم و مؤيدان
حديثي است كه گفتيم وچون بنا بر اختصا
ر است بيش از اين مطلب را طول نمي
دهيم فصل هفتم در بيان جواب از سؤال

هفتم است

هفتم است وآن اينست كه مراد از برد العجوز
كه پيش از عيد نوروز است چه چيز است
وچند روز است پس در جواب ميگوييم
كه برد العجوز هفت روز است وروز
اول آن روز بيست وششم شباط
ماه رومي است پنج روز با اول پنجه ماندم
اول انست ودو روز از پنجه گذشته
روز آخر انست ودر اين هفت روز هوا
تغييري ميكند ودر روضة الصفا مذ
كور است كه ايام عجوز كه منجمين در تقويم
ثبت مينمايند عبارتست از آن هفت شب
وهشت روزي كه قوم عاد بدعاي هود
پيغمبر هلاك شدند از باد سختي كه
خدا بر ايشان فرستاد وسبب ناميدن
اين ايام بايام عجوز جهت انست كه در حال

وزيدن بادهاي سخت پيره زني از قوم
عاد بن بن زمين رفته در انجا قرار گرفت
و بر هلاك شد كان قوم عاد كريه ميكو
روز هشتم باد صبي بانجا وزيد واو را
نيز هلاك نمود تا اينجا كلام روضة الصفا
بود و بعضي گفته اند كه ان پيره زن از سرما
هلاك شد واز اين جهت اين ايام را ابرد
العجوز ميكويند يعني سرماي پيره زن و در
قران نيز در سوره الحاقة ايام قوم عاد را
هفت شب وهشت روز فرموده است
قوله تعالى سخرها عليهم سبع ليال وثما
نية ايام ودر صحاح اللغة گفته است كه
ايام عجوز نزد عرب پنج روز است ولكن
در قاموس گفته است هفت روز است
واسم هفت روز را ذكر نموده است كه

هر روزي اسمي دارد ودر مجمع البحرين
هر دو قول را نقل كرده است وابو
ريحان منجم وصاحب ربيع الابرار هر دو
گفته اند كه ايام عجوز نيست بلكه ايام عجز
است وعجز بفتح عين مهمله وضم جيم بمعني
اخر است يعني اين روزها اخر زمستان
است وبعضي گفته اند كه سبب تغير هوا
در اين ايام انست كه افتاب در اين وقت
بتربيع اوج خويش ميرسد يعني دوري
اوسط بحسب مسير وبعضي گفته اند كه
اين در وقتي درست ميباشد كه اوج
افتاب در اواخر جوزا ثابت باشد ودر
بعضي از كتب وارد شده است كه پيره زني
در عهد پيغمبر بود كه چند شتر داشت
وعيد نزديك شد وهوا خوش شد

وشترهای او هنوز ابستن نشده بود
وچون شتر در هوای سرد ابستن نمیشود
وهوا خوش شده بود ان پیره زن بخدمت
پیغمبر امد وکنارش را عرض کرد والتماس
دعا کرد که ان حضرت دعا نمایند که چند رو
زی هوا سرد شود که شترهای او ابستن
شود پیغمبر بدرگاه الهی دعا کرد هفت
روز هوا سرد شد شترهای او ابستن
شد از اینجهت این ایام را برد العجوز نامیدند
وبعضی نقل کرده اند که پیره زنی در عرب
بود که کاهنه بود وبقوم وقبیله خودش
خبر داد که در این روزها هوا سرد خوا
هد شد وقبیله او اعتنائی بقول او نکر
دند تا اینکه هوا سرد شد پس زراعتهای
انها وچهارپایان انها تلف شد وباین جهت

این ایام را

این ایام را برد العجوز نامیدند ودر کتاب
زهر الربیع نقل کرده است که پیره زنی بود
از اولاد خودش خواهش نمود که او را شوهر
بدهند پس اولاد او با و شرط کردند که
هفت شب بیرون بخوابد پس او چنین کرد
وهوا سرد شد وان پیره زن از سرما
فوت شد وباین سبب این ایام را برد
العجوز نامیدند — تمام شد تصنیف
رساله نجم الهدایة
بتوفیق خداوند
عالم در شب پنجشنبه
چهارم شهر
جمادی الثانی
سنه ۱۳۰۰
هزار و
سیصد هجری حرره الخاطی میرزا حسن